

# چشم‌انداز رفاه اجتماعی در جهان امروز\*

گردآوری و ترجمه دکتر ناصر موفقیان

- فقر روزافزون در دنیای عرب
- قانون جدید نظام بازنشستگی در فرانسه
- توهین و خشونت در محیط کار بیماری آفرین است
- مالکان یاغی، دولت و دانشجویان انگلیسی
- پایان عصر نفت: اقتصاد نیدروژنی، آلودگی‌های جانفرسا را برطرف خواهد ساخت
- ارزیابی کاهش ساعات کار روزانه از نظر تساوی زن و مرد در عرصه اشتغال و رفاه اجتماعی
- نابودی طبقه متوسط و جنگ زیاله‌ها
- نرخ‌گذاری خدمات درمانی بیمارستانها بر پایه میزان فعالیت‌های واقعی
- اصلاحات ساختاری دردناک در آلمان
- بیماری‌های کاذب و دردهای ناپیدا

\* مأخذ مورد استفاده در این مقاله:

*Independent, Le monde, ILO, USA today, Associated Press, AFP, Network Social Security, CNN, Reuiter, Gardian.*

## فقر روز افزون در دنیای عرب

### ایجاد شش میلیون شغل در سال: ضرورت امنیت و رفاه در جوامع عربی

شکست اقتصادی دنیای عرب، پس از انتشار آخرین گزارش «برنامه عمران ملل متحد» و همچنین گزارش‌ها و گفت‌وگوهای «بازار جهانی اقتصاد» در داوس (سویس)، جای هیچ‌گونه شک و تردیدی را باقی نمی‌گذارد. واقعیت این است که به رغم منابع عظیم نفت و گاز، کشورهای عرب به طور متوسط طی دهه‌های گذشته از رشد اقتصادی قابل توجهی برخوردار نبوده‌اند و در بسیاری از موارد نرخ رشد اقتصادی آنها حتی از نرخ رشد طبیعی جمعیت‌شان نیز کمتر بوده است. نتیجه اجتناب‌ناپذیر این وضع و حال چیزی نبوده است جز کاهش محسوس درآمد سرانه در کشورهای عرب، که عربستان سعودی یکی از غمبارترین نمونه‌های آن را به دست می‌دهد. بدین ترتیب، اقتصاد تورم‌زا و فقر فزاینده این کشورها، از الجزایر تا ریاض را آکنده از توده‌های انسانی بیکار و ناامیدی کرده است که بخش اعظم آنها را جوانان تشکیل می‌دهند.

نورافکن‌هایی که گزارشها و همایشهای یادشده بر دنیای عرب تابانده‌اند، نه در داخل، بلکه در خارج از آن کشورها نگرانی‌های اضطراب‌آوری را برانگیخته است و حتی آنها را، چنان‌که گارت ایونس، رئیس پژوهشکده بلژیکی «بحران بین‌المللی» گفته است، «خاستگاه تمام بحرانهای امنیتی دنیای امروز» نامیده‌اند. در همایش‌های اخیر «بازار جهانی اقتصاد» در داوس (۲۰۰۴) نیز درباره این بخش نگران‌کننده از دنیای امروز سخنها بسیار گفته و شنیده شد، خاصه آنکه ناامنی و عدم اطمینان مزاحم کسب و کار و سرمایه‌گذاری و توسعه رفاه اجتماعی است، و عدم توسعه اقتصادی و تأمین اجتماعی نه فقط فقر و درماندگی بلکه خشونت، کینه و تباهی می‌آفریند. پرسش بزرگ در سرتاسر جهان وحشتزده کنونی این است که دنیای عرب کی و چگونه تحول خواهد یافت تا از حالت «تهدید بزرگ» به در آید؟

آیا زمان بیداری فرا رسیده است؟

واقعیت این است که، دست کم در ذهن و اندیشه بسیاری از پژوهشگران و مسئولان مستقیم عرب و غیرعرب، تحولی محسوس در شرف شکل‌گیری است. سازمان‌دهندگان بسیاری از

همایش‌های اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی از مدتها پیش دنیای عرب و، به ویژه، کشمکش‌های دردناک حوزهٔ مدیترانه را در مرکز توجه قرار داده بودند، ولی این توجه بیشتر کیفیت سیاسی داشت. اما امسال قضیه به طرز انکارناپذیری تغییر ماهیت داده است: مذاکرات گوناگونی که در زمینه‌های مختلف و به مناسبت‌های گوناگون دربارهٔ دنیای عرب مطرح می‌شود، بتدریج از حالت سیاسی درآمده و کیفیتی اقتصادی به خود می‌گیرند.

اکنون در دنیای عرب صدهای تازه‌ای شنیده می‌شود که بیش از پیش توسعه‌نیافتگی منطقه را عامل بنیادین ناکامی‌ها و محرومیت‌های مردم این سرزمین‌ها می‌دانند؛ سرزمینهایی که پربارترین منابع ثروت و پیشرفت و رفاه اجتماعی را در خود جای داده‌اند.

چه باید کرد؟ بسیاری از اقتصاددانان و مسئولان اهل کسب و کار دنیای عرب که در روز ۲۲ ژانویه ۲۰۰۴ در همایش جهانی داوس گرد آمده بودند، با الفاظ و کلمات گوناگون ولی با قاطعیتی بی‌سابقه سخن از ضرورت نوعی «نوزایی» یا «رنسانس عربی» می‌راندند. یکی از دست‌اندرکاران مستغلات در امارات متحده عربی، محمد علا، به صراحت اعلام کرد:

«ما باید از خودمان شاکی باشیم. ما بلد نیستیم امور خود را اداره کنیم. ما فقط یاد گرفته‌ایم مظلوم‌نمایی کنیم و خودمان را قربانی دیگران بدانیم.»

در مجموع، سخنرانی‌های رسمی و یکنواخت مسئولان عرب حاضر در نشست‌های بین‌المللی داوس ۲۰۰۴، به گفته‌هایی تلخ ولی جاندار تبدیل شده بود که از قالب حمله‌های مرسوم به عوامل سیاسی و اقتصادی خارجی فراتر می‌رفت. چنین بود که به عنوان نمونه، شفیق جابر، بازرگان و کارآفرین مصری، آشکارا اعلام می‌کرد:

«سال ۲۰۰۲ برای ما نوعی بیداری امیدوارکننده به ارمغان آورد. اکنون به این درک و فهم رسیده‌ایم که عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ما فقط و فقط ناشی از ضعف و ناتوانی ما در رقابت‌پذیری است و هیچ عامل دیگری در این واپس‌ماندگی نقش ندارد.»

شیخ سلمان بن حمد آل خلیفه، از بحرین، معتقد بودند که در رقابت بزرگ جهانی بین امریکا و اروپا، بسیاری از کشورهای آسیا، بویژه سرزمین‌های عربی، توانسته‌اند جای خود را بیابند و از «مزایای نسبی» خود استفاده کنند:

«ما هنوز دارای سدّ و بندهای عبورناپذیری در برابر گردش کالاها، انسانها و اندیشه‌ها هستیم و بازار مشترک عربی وجود خارجی ندارد.»

وزیر برنامه‌ریزی و همکاری بین‌المللی کشور اردن، بسیم عوادالله، پا را از این هم فراتر گذاشت و در نوعی «انتقاد از خود» با لحنی تأسف بار می‌پرسید:

«ما تا به حال کدام آزادی اقتصادی برقرار کردیم؟ کدام اصلاحات را در آموزش و پرورش

خود به عمل آورده‌ایم؟ جامعه مدنی برای زنان ما چه کرده است؟

از سوی دیگر، شخصیت اماراتی، محمد علا، در نوعی دفاع از دولتمردان می‌گفت:

«دولتمردان ما حسن نیت دارند، ولی نمی‌دانند چه باید بکنند. با این حال ضعف‌ها و

کمبودهای ما شناخته شده است و راه‌حل‌ها هم همین طور: برقراری حق و قانون، تعهد

واقعی برای ریشه‌کنی فساد، و اصلاح بخش عمومی.»

شیخ الخلیفه نیز فهرست اقدامات فوری خود را چنین بیان کرد: «آزادسازی بازارها، برقراری حق

قانون و استقرار عدالت.»

برخی دیگر از شخصیت‌های عرب حاضر در نشست‌های مختلف داوس ۲۰۰۴ بر آموزش و

پرورش تأکید می‌ورزیدند، عرصه‌ای که در متن آن شکست کشورهای عربی هنوز هم آشکارتر از

جاهای دیگر است، بویژه در قیاس با کشورهای آسیایی یا کمونیست‌های سابق.

\* \* \*

آیا می‌توان گفت که نوعی تحول ریشه‌ای و واقعیت‌گرایانه در دنیای عرب آغاز شده است؟

واقعیت ملموس و آشکار این است که، از دیدگاه کارشناسان، دولتها هنوز هم آرا و اندیشه‌های

اصلاح‌گرا را پس می‌زنند و، به عنوان مثال، در برابر مسئله بغرنج و در عین حال حیاتی

بیکاری، هنوز هم در رؤیای بی‌فرجام تدابیر حمایتی به سر می‌برند.

جمال مبارک، عضو حزب دمکراتیک ملی مصر که حزب حاکم هم هست با لحنی تأسف بار

می‌گوید که سیاست‌پیشگان دنیای عرب همچنان «سنت‌گرا» باقی مانده‌اند، و مانع اصلی

همین است.

به واقع مسئله اصلی در دنیای عرب این است: برای جذب گروه‌های سستی جوان که در

سالهای آینده وارد بازار کار کشورهای عرب می‌شوند، شش میلیون شغل در سال به مدت پانزده

سال پیاپی مورد نیاز است. برای تأمین این نیاز لازم خواهد بود که اقتصاد این حوزه

جغرافیایی - فرهنگی به طور متوسط ۴ درصد در سال رشد داشته باشد، و این عملکردی است

که در سالهای گذشته هرگز تحقق نیافته است.

این چشم‌انداز آکنده از وخامت و اضطراب، و این ضرورت غیرقابل انکار و اجتناب‌ناپذیر، چیزهایی نیستند که خواب راحت به چشمها بیاورند. □

## قانون جدید نظام بازنشستگی در فرانسه

### کشمکش در مورد بازنشستگی یا کشمکش در مورد توزیع مجدد ثروتها

در آخرین روزهای سال گذشته میلادی، هنگامی که وزیر امور اجتماعی فرانسه، با وجود هشدارهای سندیکاها و سازمانهای صنفی اعلام کرد که قانون جدید «اصلاحات بازنشستگی» پیش از پایان یافتن سال ۲۰۰۳ لازم‌الاجرا اعلام خواهد شد، پیش‌بینی نمی‌کرد که، دست‌کم بخشی از ناخرسندی‌های جمعیت ذینفع در نخستین انتخابات عمومی پس از این قانون - انتخابات شوراهای محلی و منطقه‌ای - به صورت یکپارچه‌ترین رأی منفی به دولت حاکم متجلی گردد.

ولی این اتفاق افتاد و حزب حاکم فرانسه، در انتخابات شوراهای محلی و منطقه‌ای ماه مارس ۲۰۰۴ اکثریت قاطع خود را از دست داد و به طور یکپارچه مجموع شوراهای محلی سراسر کشور را به احزاب رقیب که از دو سال پیش در اقلیت مانده بودند، باخت.

قانون جدید بازنشستگی در فرانسه، علاوه بر تغییرات گوناگونی که در زمینه حق بیمه بازنشستگی و چگونگی پرداخت آن به وجود می‌آورد، بخش دیگری را هم در بر دارد که به موجب آن افرادی که به مدت نسبتاً زیادی شاغل بوده‌اند، پیش از رسیدن به سن ۶۰ سالگی، تحت شرایطی بازنشسته خواهند شد. این بخش از قانون جدید که به گفته رئیس دفتر وزیر امور اجتماعی حداقل ۱/۲ تا ۱/۳ میلیارد یورو هزینه بر می‌دارد، تنها در مورد «صندوق ملی بیمه سالمندی» بالغ بر ۱۹۳۰۰۰ نفر را تحت پوشش قرار می‌دهد.

در این قانون آمده است که تمام کارکنانی که خیلی زود، در سنین ۱۴، ۱۵ و ۱۶ سالگی شروع به کار کرده‌اند، می‌توانند پیش از رسیدن به سن ۶۰ سالگی خود را بازنشسته کنند. مستمری بازنشستگی این گونه افراد که در نخستین مرحله باید بین ۵۶ و ۵۹ سال داشته باشند،

متناسب با «مدت پرداخت حق بیمه» محاسبه خواهد شد؛ منظور مدت زمانی است که طی آن فرد بیمه شده به طور کامل کار کرده و حق بیمه مربوطه را پرداخته است. دوره‌های ثبت شده بیکاری، بیماری و غیره جزء «مدت زمان کار» به حساب نخواهد آمد، و فقط خدمت سربازی، آن هم حداکثر به مدت یک سال، در محاسبه یادشده منظور خواهد شد.

سندیکاها و دیگر سازمانهای کارگری معتقد بودند که تمام دوره‌های بیماری و بیکاریهای مقطعی باید در محاسبه مدت اشتغال کارکنان منظور شود، ولی دولت، با این استدلال که اجرای این پیشنهاد ۵۰۰ میلیون یورو هزینه اضافی ایجاد خواهد کرد و احتمالاً به کسر بودجه صندوق بازنشستگی مربوطه منجر خواهد شد، آن را نپذیرفته و به بعضی ملاحظات جزئی بسنده کرده است.

\* \* \*

بحران شدیدی که در روابط دولت و سازمانهای صنفی و حرفه‌ای کارکنان و کارگران به وجود آمده است، به تدریج از محدوده مطالبات صنفی فراتر رفته و عملاً به مباحث گسترده‌تری در زمینه عدالت اجتماعی، توزیع ثروت ملی و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی مطلوب کشیده شده است.

چنین است که به عنوان نمونه، توماس پیکتی، در لوموند، مسئله را در سطحی ژرف‌تر می‌کاود و به صراحت اعلام می‌دارد:

«کشمکش در مورد بازنشستگی به واقع نوعی کشمکش در مورد توزیع ثروتهاست و به همین دلیل به مجموعه‌ای از ابهامات دامن می‌زند که مرتبط با این مسئله اخیر است.» برای مخالفان جدی و مصمم قانون جدید بازنشستگی، که آن را زیر عنوان «اصلاحات» مطرح ساخته‌اند، موضوع کاملاً روشن است: تقاضای فداکاری و تحمل از کارکنان میانه حال به طور کلی پذیرفتنی نیست، زیرا به راحتی می‌توان مسئله را حل کرد و کسر بودجه موجود را با دست گذاشتن روی درآمدهای مالی کلان، واسطه‌ها و اهل زد و بند، سهام بازان، و امثال آنها حل کرد. از اینجا پرسش دیگری هم مطرح می‌شود: آیا ثروتمندان واقعاً آن قدر ثروت دارند که بتوانند هزینه‌های بازنشستگی طبقات متوسط و پایین را بر عهده بگیرند؟ پاسخ به این پرسش متأسفانه منفی است. ثروتمندان ما زیاده از حد ثروت دارند، ولی هزینه‌های مالی مجموع بازنشستگان، با توجه به بالا رفتن امید زندگی، از آن ثروتها هم بیشتر است. واضح‌تر گفته باشیم سر جمع ارقام این دو حوزه مالی کاملاً متفاوت است و با هم نمی‌خوانند.

در زمان حاضر، بالاترین نرخ مالیات بر درآمد ۵۰ درصد است. این درصد مربوط به آن بخش از درآمدها (پیش از کسورات) است که، در مورد زوج‌ها، بیشتر از ۱۳۰,۰۰۰ یورو در سال و در مورد افراد مجرد، بیش از ۶۵,۰۰۰ یورو در سال باشد. در مجموع، این نرخ مالیاتی تقریباً ۲۵۰,۰۰۰ کانون را در بر می‌گیرد.

فرض کنیم که این نرخ را به ۱۰۰ درصد برسانیم و حداکثر درآمد «قانونی» برای هر فرد را هم ۶۵۰۰۰ یورو در سال تعیین کنیم، و باز فرض کنیم که در چنین شرایطی افراد همان درآمدهایی را اعلام کنند که اکنون اعلام می‌کنند؛ بر اساس درآمدهای اعلام شده در سال ۲۰۰۲، چنین اقدامی حداکثر ۷ میلیارد یورو عاید دولت خواهد کرد، یعنی چیزی در حدود ۰/۴ درصد درآمد ناخالص داخلی (یعنی کل ثروتهای تولیدشده در کشور طی یک سال).

حال اگر واقع بین‌تر باشیم و نرخ مورد بحث را فقط به ۷۵ درصد برسانیم - کاری که در چارچوب مالی اروپایی کنونی مسلماً جسارت‌آمیز خواهد بود - مجموع درآمدهای دولت به ۰/۲ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد رسید. این رقم البته کم‌اهمیت نیست (بودجه‌تعلیمات عالی ما، به عنوان مثال، ۰/۶ درصد تولید ناخالص داخلی است)، ولی برای پرداخت مستمری‌های بازنشستگی کفایت نمی‌کند.

\* \* \*

بر اساس ارقام «شورای راهنمایی امور بازنشستگی» که هیچکس منکر آنها نیست، کسری سالانه صندوق بازنشستگی ما در سال ۲۰۴۰ به ۴ درصد کل درآمد ناخالص داخلی خواهد رسید (در صورتی که تا آن موقع تدبیری نیدیشیده باشیم). به دیگر سخن، با تعیین سقف درآمد سالانه مشروح در سطح ۶۵,۰۰۰ یورو برای هر فرد، حداکثر ۱۰ درصد از نیازمندی‌های مالی خود را تأمین خواهیم کرد. ملاحظه می‌شود که ثروتمندان بی‌گمان ثروتمند هستند، ولی تعدادشان زیاد نیست.

\* \* \*

و، کسر مالیاتهای بیشتر از دیگر منابع مالی، مانند عوارض بستن به درآمدهای بورس‌بازان، سودهای مختلف، ارزش افزوده، داد و ستدهای مالی، و غیره نیز تغییری در ماهیت امر ایجاد نخواهد کرد، چون مبالغ به دست آمده همچنان دور از نیازهای واقعی خواهد بود. بر حسب تعریف، اسم و رسم و شیوه دریافت مالیات‌ها و عوارض هر چه باشد، هر نوع

برداشت مالی سرانجام به طور کامل از کیسه خانوارها پرداخت خواهد شد. و، بویژه، پرداختی از ناحیه مؤسسات صورت نخواهد گرفت، زیرا آنها تمام هزینه‌هایی را که به آنها تحمیل شود سرانجام از جیب خانوارهایی که برایشان کار می‌کنند خواهند پرداخت، یا از جیب خانوارهایی که صاحب سهام آنها هستند، یا از جیب خانوارهایی که تولیدات آنها را می‌خرند و مصرف می‌کنند. و، کسورات مالیاتی به هر راه و روشی که باشند، واقعیت آن است که خانوارهای دارای درآمد فردی بیشتر از ۶۵,۰۰۰ یورو در سال هرگز بیش از ۴/۰ درصد تولید ناخالص داخلی را عاید دولت نخواهند کرد.

\* \* \*

البته با پایین‌تر بردن آستانه مالیاتی زیر ۶۵,۰۰۰ یورو، می‌توان مبالغ بیشتری به دست آورد. ولی این کاهش باید خیلی زیاد باشد، و نیروهای سیاسی و اجتماعی قادر به دفاع از این نوع سیاست توزیع مجدد ثروتها چندان نیرومند و مؤثر نخواهند بود. به عنوان مثال، به هیچ وجه ضمانتی وجود نخواهد داشت که معلمان که بیشترشان دوران فعالیتهای شغلی خود را با حقوق‌هایی بین ۳۰,۰۰۰ تا ۴۰,۰۰۰ یورو در سال به پایان می‌رسانند، از پایین‌تر بردن آستانه مالیاتی به زیر ۶۵,۰۰۰ یورو در سال پشتیبانی کنند.

\* \* \*

ولی این واقعیت که تعداد ثروتمندان به اندازه کافی زیاد نیست تا کسری صندوق بازنشستگی را از جیب آنها بیرون بکشیم، به معنای آن نخواهد بود که آنها را از هرگونه مشارکت در این زمینه معاف داریم، و بر عکس.

چگونه می‌توان از خانوارهای کم درآمد و متوسط توقع داشت که فداکاری‌های بیشتری را بپذیرند، بدون آنکه خانوارهای پردرآمد و زیاده از حد مرفه سرمشق‌های انگیزه‌سازی برای آنها باشند؟ تاریخ نشان داده است که روش مالیاتهای بشدت تصاعدی روی درآمدهای سطح بالا، هرچند از دیدگاه اقتصاد کلان، امکان مانورهای زیادی نخواهد داشت، همواره برای اجتناب از پدید آمدن جامعه‌هایی تن پرور و «عایدی» پرست ابزار اجتناب‌ناپذیری بوده است.

واقعیت این است که دولت کنونی فرانسه، با بذل و بخشش‌هایی که پس از روی کارآمدنش نسبت به مالیات‌دهندگان ثروتمند و مرفه انجام داد (کاهش مالیات بر درآمد و مالیات بر ثروت)، به هیچ وجه کمکی به توجیه فداکاریها و تلاشهایی نکرده است که اکنون از مردم عادی کشور توقع دارد.

ولی، گذشته از این مسائل موردی، تردیدی نیست که تأمین هزینه‌های روزافزون نظام بازنشستگی و تلاش‌های لازم برای حل این معضل جهانی، فقط با تکیه بر امکانات یک طبقه اجتماعی خاص میسر نخواهد شد. بنابراین با رعایت این اصل که چنین تلاش‌هایی باید از سوی کل جمعیت و تمام مردم کشور صورت گیرد، این پرسش اساسی همچنان به قوت خود باقی می‌ماند که:

۱. چه مقدار از این تلاش باید به شکل افزایش حق بیمه بازنشستگی باشد؟ و
۲. چه مقدار از آن به صورت افزایش دوره اشتغال و بنابراین افزایش مدت پرداخت حق بیمه؟

همه می‌دانند که سرانجام حق بیمه بازنشستگی افزایش خواهد یافت، زیرا هیچ‌کس حاضر نیست به طولانی‌تر شدن مدت اشتغال به میزان ۹ سال رضایت دهد؛ چیزی که برای تأمین کسری پیش‌بینی شده صندوق بازنشستگی در افق ۲۰۴۰ مورد نیاز خواهد بود. پرسش اساسی این است: آیا ۱۰۰ درصد کسری را باید از طریق افزایش حق بیمه جبران کرد، یا آنکه باید بخشی از این کسری را هم از طریق تمدید دوره اشتغال فراهم ساخت؟

\* \* \*

در قانون جدید بازنشستگی، افزایش درآمد صندوق بازنشستگی از طریق تمدید دوره اشتغال حداکثر ۳۵ درصد از کسری صندوق در افق ۲۰۲۰ را می‌پوشاند - چیزی که مشخص می‌سازد ۶۵ درصد بقیه کسری را باید الزاماً از طریق حق بیمه‌های دریافتی تأمین کرد. در عین حال، پیشنهادهای دیگری هم وجود دارد که برای رفع ابهامات موجود در مورد چگونگی افزایش حق بیمه‌ها و همچنین برای اجتناب از کلی‌گویی و تفکیک مشاغل در زمینه تمدید دوره اشتغال، لازم به نظر می‌رسد و، بویژه شناسایی و تعیین حرفه‌ها و مشاغل زنج‌آور و دشوار که تمدید مدت اشتغال در آنها نباید به همان نسبتی باشد که در مورد اشتغال آسانتر و کمتر دشوار به مرحله اجرا گذاشته خواهد شد. □

### توهین و خشونت در محیط کار بیماری آفرین است

«از هر شش کارگر امریکایی، حداقل یکی از آنها در سال گذشته به طور مستقیم در محیط

کار در معرض توهین‌ها و ناسزاهای آسیب‌زا قرار گرفته است، و این خود تهدیدی جدی برای سلامت و تعادل جسمی و روانی نیروی کار امریکا محسوب می‌شود. به واقع، توهین و تحقیر کارگران دو برابر بیشتر از مزاحمت‌های جنسی در کارگاهها و کارخانه‌های ایالات متحده رواج دارد.»

دکتر گری نیمی، مدیر تحقیقات و رئیس «انستیتوی آسیب‌شناسی توهین و تحقیر در محیط کار» در ایالت واشنگتن و یکی از مؤلفان کتاب توهین و خشونت در محیط کار، ضمن طرح موضوع بالا، توضیح می‌دهد:

توهین و تحقیر و بدزبانی در محیط کار امریکاییان نه فقط رواج دارد، بلکه بسیار گسترده‌تر از آن است که به تصور می‌آید. این نوع بدرفتاری در روابط کار را نباید تنها پدیده نامطلوب اخلاقی یا معنوی شمرد. توهین و ناسزا در محیط کار، چنانچه به طور مداوم استمرار یابد، بدون تردید به مسائل بفرنجی در زمینه بهداشت روانی و ذهنی افراد منجر خواهد شد؛ مسائل دردناکی همچون افسردگی، اضطراب و حتی سندرم‌های مخصوص افسردگی پس از آسیبهای روانی. و چه بسا زندگهای حرفه‌ای و شغلی که در اثر این آسیبها متلاشی شده است، چه بسا کارگاهها و مؤسساتی که صرفاً به دلیل همین نوع محیط‌های تحقیرآمیز و خشونت‌زا بهترین کارکنان خود را از دست داده‌اند و سرانجام به آستانه ورشکستگی رسیده‌اند.

دکتر گری نیمی، پس از این سخنان یادآور می‌شود:

«این مطلب شوخی نیست. اگر رئیس، سرپرست یا حتی همکار شما عادت داشته باشد شما را «بی‌خاصیت»، «کودن» یا کار شما را «آشغال» بنامد، سلامتتان بدون تردید مختل خواهد شد.»

#### پرهزینه‌ترین بیماری

تمام تحقیقات جاری در زمینه بهره‌وری نیروی انسانی یا بازده اقتصادی بنگاههای صنعتی و خدماتی به وضوح نشان می‌دهند که وقتی سخن از «بهداشت کار» به میان آید، منظور فقط بهداشت جسمانی نیست بلکه سلامت و آسایش روانی کارکنان نیز نقش مهمی در بهبود کمیت و کیفیت کالاها و خدمات تولیدشده در مؤسسات صنعتی و خدماتی ایفا می‌کنند. و، حتی امروزه، هنگامی که در بررسی‌های اقتصادی سخن از «اقتصاد سازمانی» به میان می‌آید، کانون اصلی توجه کارشناسان بر فضای حاکم بر کارگاهها و دفاتر مورد نظر متمرکز می‌شود و بیش از هر عامل دیگر بر بهداشت روانی کارکنان تأکید می‌کنند.

در بسیاری از محیط‌های کار صنعتی و غیرصنعتی مدرن، مدیران و مسئولان و مشاوران بهداشتی کم و بیش با مسائل مستقیم و غیرمستقیم ناشی از محیط کار آشنایی یافته‌اند، و به اهمیت و تأثیر اقتصادی افسردگی‌های کارکنان پی برده‌اند، ولی هنوز هم استنباط روشنی از منشأ و سرچشمه این افسردگی‌ها و احساس حقارت وجود ندارد.

در حقیقت، فرهنگ حاکم بر فعالیتهای تولیدی جوامع پیشرفته کنونی بستر مناسبی برای ظهور و توسعه رفتارهای توهین‌آمیز و خشونت‌بار در محیط‌های کار به وجود می‌آورد. مفاهیمی مانند «حالت تهاجمی داشتن»، «در جا نزدن»، «رقابت‌پذیری»، «بلندپروازی»، «فتح بازارهای جدید»، «پیروزی بر حریف»، «پیشتاز بودن»، «در هم شکستن رقیبان» و تکیه کلام‌هایی از این نوع که ورد کلام مدیران و کارشناسان توسعه صنعتی و اقتصادی شده، بی‌گمان بهترین و مساعدترین فضا را برای ایجاد رفتارهای ناخودآگاه توهین‌آمیز و شخصیت‌شکن در محیط‌های کار به وجود می‌آورند.

در مورد خود کارفرمایان، دکتر گری نیمی معتقد است که «آنها چنان اسیر افسردگی‌های خانگی خود هستند که توجهی به افسردگی‌های ناشی از محیط کار نمی‌کنند؛ منظور افسردگی‌هایی است که آنها از خانه با خود می‌آورند!»

در هر حال، واقعیت این است که در زمان حاضر افسردگی به صورت یکی از پرهزینه‌ترین بیماری‌های رایج در ایالات متحده درآمده و بر اساس آمار «انستیتوی ملی بهداشت روانی»، بین ۳۰ تا ۴۴ میلیارد دلار در سال هزینه به بار می‌آورد. در هر سال، ۱۲ میلیارد دلار صرفاً به سبب روز-کارهای از دست‌رفته به مؤسسات تولیدی و خدماتی تحمیل می‌شود. علاوه بر این، بیش از ۱۱ میلیارد هم در اثر هزینه‌های ناشی از کاهش بهره‌وری بر باد می‌رود؛ کاهش ناشی از افت انرژی، سست شدن رفتارهای حرفه‌ای، عدم تمرکز حواس، کند شدن حافظه و قدرت تصمیم‌گیری کارکنان است.

از سوی دیگر، درمان نشدن افسردگی کارکنان آنها را به استفاده از الکل و مواد مخدر می‌کشاند. به موجب یکی از بررسی‌های اخیر مؤسسه پژوهشی «رانده»، افرادی که نشانه‌هایی از افسردگی در آنها دیده می‌شود، روزهای بیشتری را - در قیاس با مبتلایان به بیماری قند، آرتروز، کمردرد، یا اختلالات ریوی و گوارشی - در بستر می‌گذرانند. در سال جاری، بیش از ۱۹ میلیون امریکایی بزرگسال، یعنی ۱۰ درصد کل جمعیت بزرگسال کشور، دچار افسردگی هستند.

## تعریف توهین و تحقیر

به گفته دکتر نیمی، «توهین و تحقیر در محیط کار به معنای بدرفتاری مکرر و آسیب‌زای فردی سنگدل و خشن نسبت به فرد دیگر است. این نوع بدرفتاری به وسیله فردی صورت می‌گیرد که نیاز به کنترل دارد.»

دکتر کاتلین وی. شیا، روانشناس و سخنگوی «انجمن روانشناسی آمریکا» می‌گوید که وی دو نوع مختلف خشونت لفظی تشخیص داده است: «یک نوع مداوم» و «یک نوع مرگبار». «خشونت لفظی مداوم موجب اضطراب و دستپاچگی فرد قربانی می‌شود و او را در ترس و واهمه دائمی نگاه می‌دارد و، به طور کلی، حاکی از این است که شخص عامل خشونت، فردی است پرتوقع و بدون مدارا. خشونت‌گر دائمی را به آسانی می‌توان تشخیص داد: او شخصی است که همواره خود را خوب و شایسته و تمام افراد دیگر را بد و ناشایسته می‌داند. وی اهل کار گروهی نیست، و هیچ‌گاه با دیگران همکاری نمی‌کند و تکیه کلامش همیشه «من» است و به اصطلاح مَنَم می‌زند.»

بر اساس تعاریف دکتر کاتلین شیا، «خشونت‌گر دائمی حضوری فشارنده دارد. او ممکن است هنگامی که سعی می‌کنید کارتان را انجام دهید، مرتب با شما حرف بزند. وی مرزهای متعارف را نقض می‌کند. ممکن است زیاده از حدّ به شما نزدیک شود، یا هنگامی که به او پاسخ می‌دهید، دور شما بچرخد یا پشت سر شما برود.» خشونت‌گرهای دائمی در واقع فشارهای عصبی خاص خود را دارند و احتمالاً با روان‌درمانی می‌توان آنها را معالجه کرد. ولی خشونت‌گرهای مرگبار دچار اختلال‌های شخصیتی هستند و برای سلامت روانی افرادی که در حوزه اقتدار آنها به سر می‌برند بسیار خطرناک‌ترند.

به طور کلی، خشونت‌گر مرگبار شخصی است که هر روز ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر از محل کار می‌گریزد، در حالی که معاون یا دستیار یا دیگر افراد زیردست او ناچارند تا ساعت ۸:۳۰ شب به کار ادامه دهند. مفهوم این رفتار آن است که شخص خشونت‌گر رعایت دیگران را نمی‌کند یا اصولاً احترامی برای آنها قائل نیست. او ممکن است به شما توهین کند، کلمات رکیکی بگوید و به طور لفظی از تحمل شما سوءاستفاده کند. این گونه افراد ممکن است در حالی که شما آشکارا در زیر بار کارهای محوّل شده به جان آمده باشید، باز هم کارهای دیگری را روی میز شما انبار کند.

در مجموع توهین، تحقیر، بدزبانی و خشونت‌های رفتاری در محیط کار موجب آن می‌شود که کارکنان اعتماد به نفس خود را چه در زمینه‌های حرفه‌ای و چه در موارد شخصی و خصوصی از دست بدهند و به افسردگی مزمن دچار شوند و همین نوع افسردگی هاست که به بیخوابی‌ها یا بدخوابی‌های شبانه می‌انجامد و کمبود خواب نیز به نوبه خود موجب خستگی، کم‌حواسی و عدم تمرکز در کارهای روزانه می‌شود و بر شدت و دامنه نگرانی‌ها و اضطراب‌های شغلی افراد می‌افزاید.

به گفته دکتر کاتلین «بر خلاف آنچه رایج است، این گونه خشونت‌های لفظی و کرداری مدیریت نیست، سیاست کار نیست، انگیزه‌سازی نیست، بلکه صرفاً خشونت و بی‌پروایی است و حاصلی جز زیان و بیماری ندارد.» □

## مالکان یاغی، دولت و دانشجویان انگلیسی

۸۰۰,۰۰۰ دانشجو در آرزوی مسکن مناسب

سازمان ملی دانشجویان انگلستان از مدتی پیش بشدت با دولت آن کشور درگیر شده است و دولت را متهم می‌کند که اعضای این سازمان ملی را «شهروندان درجه دو» تلقی می‌کند و به همین دلیل هیچ‌گونه حرکتی برای حفاظت از دانشجویان در برابر «مالکان یاغی و خودسر» سکونت‌گاه‌های دانشجویی از خود نشان نمی‌دهد.

علت ناراحتی دانشجویان انگلیسی این است که دولت بعضی پیشنهادهای آنان را در مورد تجدید نظر در قانون مسکن نادیده گرفته است. به واقع، در پاسخ به پیشنهادهایی که از سوی سازمان ملی دانشجویان برای بعضی تغییرات در قانون مشهور به «خانه‌های چندمستأجری» و تعمیم و تعریف رسمی این نوع اماکن مسکونی به تمام سکونت‌گاه‌ها و خوابگاه‌های دانشجویی و دانشگاهی به عمل آمده بود، دفتر معاونت نخست‌وزیر اعلام کرد که چنین تعمیمی را نمی‌پذیرد. در قانون مرسوم به «خانه‌های چندمستأجری» ضوابط دقیق‌تری برای طبقه‌بندی و تعریف این نوع سکونت‌گاه‌ها پیش‌بینی شده است و سازمان دانشجویان نیز تلاش می‌کند خانه‌های

استیجاری مورد استفاده دانشجویان و خوابگاههای دانشگاهی را مشمول همین تعریف و ضوابط جدید سازد تا شاید تحولی در رفتار «مالکان یاغی» و کیفیت خانه‌ها و تسهیلات کهنه و فرسوده‌ای که به دانشجویان اجاره می‌دهند پدید آید.

به موجب قانون جدید، مالکان ساختمانهای مسکونی برای اجاره دادن این ساختمانها به گروههایی که بیش از ۴ نفر باشند و هیچ‌گونه ارتباط خویشاوندی هم میان آنها وجود نداشته باشد، باید پروانه مخصوصی دریافت کنند و ملک استیجاری آنها نیز به فواصل زمانی معین مورد بازدید مأموران دولتی قرار گیرد.

از سوی دیگر، به گفته «سازمان ملی دانشجویان» انگلستان، ۵۱ درصد از دانشجویان کشور - یعنی بیش از ۸۰۰،۰۰۰ دانشجو - در خانه‌های کوچکتري زندگی می‌کنند که از نظر شرایط بهداشتی و رفاهی به هیچ وجه قابل قبول نیستند، ولی از شمول قانون جدید برکنار مانده‌اند.

#### ثروت‌اندوزی به هزینه دانشجویان

معاون «سازمان ملی دانشجویان»، وریتی کویل می‌گوید: «تصمیم دولت مبنی بر خارج کردن دانشجویان از پوشش کلی قانون جدید مسکن در حقیقت توهین بزرگی به دانشجویان است و مفهوم صریح آن چیزی نیست جز اینکه از نظر دولت دانشجویان انگلستان شهروندان درجه دو محسوب می‌شوند و بنابراین حق ندارند از بهداشت، ایمنی و تسهیلات مسکونی قابل تحمل بهره‌مند شوند. هزینه مسکن دانشجویان به طور مداوم افزایش می‌یابد و حتی از میزان تورم جاری هم بالاتر می‌رود و دانشجویان ناچارند در مدت تحصیل به ارزانترین و بنابراین به نامناسب‌ترین و تحمل‌ناپذیرترین امکانات مسکونی پناه ببرند. پافشاری دولت در بیرون نگاه داشتن دانشجویان از شمول قانون جدید "خانه‌های چندمستأجری" به این معناست که دانشجویان باید همچنان دست و پا بسته و اسیر مالکان خودسر و سودجو باقی بمانند؛ مالکانی که بدون هر گونه منع قانونی به بهره‌برداری غیرانسانی خود از دانشجویان بی‌پناه ادامه خواهند داد و به بهای ناراحتی‌ها و آسیبهای اجتماعی و روانی قشر دانشجو ثروت‌اندوزی خواهند کرد.» وی اضافه می‌کند: «هر هفته با موارد تأسف‌انگیزی مواجه می‌شوم که همه از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر مسکن‌های غیربهداشتی و نامناسب دانشجویی است: حمله‌های فزاینده تنگی نفس، عفونت‌های ناشی از حشرات خطرناک، رطوبت یا آب افتادن به خانه‌ها، تجهیزات برقی

فرسوده و فاقد ایمنی. این قانون جدید فرصت مناسبی برای دولت بود تا به خود آید و با استفاده از مفاد آن روش‌های بهبود مثبتی در استانداردهای زندگی هزاران دانشجو و دیگر افرادی که در خانه‌های چندمستأجری زندگی می‌کنند پدید بیاورد. ولی با کمال ناباوری مشاهده می‌کنیم که هیئت دولت تصمیم گرفته نه فقط عقیده کارشناسان امور مسکونی شهری و سازمانهای ملی داوطلبان تسهیلات مسکن بلکه توصیه‌های کمیته انتخابی خود را هم در این مورد نادیده بگیرد، حال آنکه همه آنها به صراحت اعلام کرده‌اند که دانشجویان باید زیر پوشش این قانون جدید قرار گیرند.»

با این حال، یکی از سخنگویان دفتر نخست‌وزیر گفته است که مالکان تمام خانه‌ها و سکونت‌گاهها - اعم از دانشجویی و غیردانشجویی - پس از تصویب قانون جدید مسکن در صورتی که پنج نفر یا بیشتر به طور مشترک در ملکشان زندگی می‌کنند یا سه طبقه یا بیشتر را در اختیار دارند، باید مجوز ویژه‌ای دریافت کنند. این تعریف جدید قانون مورد بحث، باید در شور دوم مورد تصویب قرار گیرد. از سوی دیگر، به مقامات محلی و منطقه‌ای نیز اختیار داده می‌شود که در صورت لزوم، این مجوز را به خانه‌های چندمستأجری دارای چهار نفر یا بیشتر و در دو طبقه یا بیشتر نیز تسری دهند.

ولی نمایندگان سازمان ملی دانشجویان انگلستان گفته‌اند: «محول کردن این موضوع به "کمیسیون قوانین" به معنای محکوم کردن بیش از ۱۰۰,۰۰۰ دانشجو است که هر ساله باید رنج برند و شرایط اسف‌بار خود را تحمل کنند تا انتخابات عمومی آینده فرا رسد. اقدامات لازم هم اکنون باید به عمل آید؛ شاید هنوز هم خیلی دیر نشده باشد؛ وزیران هنوز فرصت دارند تغییر عقیده دهند و تغییرات پیشنهادی را در اصل قانون جدید بگنجانند.» □

### پایان عصر نفت: اقتصاد ئیدروژنی، آلودگی‌های جانفرسا را برطرف خواهد ساخت

در آخرین نمایشگاه بین‌المللی اتومبیل پاریس، شرکت خودروسازی «جنرال موتورز» پرده از آخرین مدل انقلابی خود برداشت و آن را در برابر دیدگان حیرت‌زده و در عین حال مشتاق بازدیدکنندگان نمایشگاه قرار داد. این اتومبیل انقلابی به جای بنزین یا گازوئیل فقط از ئیدروژن استفاده می‌کند که اساسی‌ترین و سبک‌ترین عنصر طبیعی محسوب می‌شود.

این اتومبیل روی یک شاسی مرکب از سلول‌های سوختی ساخته شده که حداقل ۲۰ سال عمر می‌کند. ولی انقلابی بودن این اتومبیل به همین ویژگی ختم نمی‌شود. در این اتومبیل نه فرمان مدور متعارف وجود دارد، نه پدال و نه ترمز. اتومبیل فقط به وسیله یک دسته کوچک، شبیه آنچه در بازیهای کامپیوتری به کار می‌رود، هدایت می‌شود. جنرال موتورز فقط هزینه عملیات تحقیقاتی و طراحی و ساخت این اتومبیل را پرداخته است، و نکته قابل توجه این است که بخش عمده کارهای مهندسی، طراحی و نرم‌افزاری آن در اروپا صورت گرفته است.

### پایان عصر نفت و دو نگرش به آینده

این اتومبیل در واقع اعلام‌کننده پایان یافتن عمر موتورهای احتراق درونی و حرکت از عصر تمدن مبتنی بر نفت، به سوی عصر تمدن هیدروژنی است. شروع این ماجرا در اروپا نیز نمایشگر شکاف محسوسی است که بین اروپا و آمریکا در مورد آینده جامعه جهانی وجود دارد. به واقع، اروپا و آمریکا در مورد چگونگی ساختار و سازماندهی جوامع جهانی در آینده اختلاف نظر پیدا کرده‌اند و این اختلاف نظر، بویژه در مورد اساسی‌ترین عامل دنیای فردا، یعنی نوع انرژی مورد نیاز، به وضوح مشهود است.

در آخرین همایش سران در ژوهانسبورگ اتحادیه اروپا فشار می‌آورد که تا سال ۲۰۱۰ حداقل ۱۵ درصد از انرژی مورد نیاز جهان از طریق انرژی‌های قابل بازسازی تأمین شود؛ هدفی که آمریکا بشدت با آن مخالفت ورزید.

اتحادیه اروپا هدف درونی خود را تعیین کرده است، بدین ترتیب که ۲۲ درصد از انرژی مورد نیاز برای تولید برق و ۱۲ درصد از کل انرژی مورد نیاز خود را در سال ۲۰۱۰ از طریق سوخت‌های تجدید شدنی تأمین خواهد کرد.

به منظور نیل به این هدف، اتحادیه اروپا بدون سر و صدا در حال بسیج کردن بخش صنایع، سازمانهای پژوهشی و تمام مسئولان بخش عمومی است تا این گذار تاریخی از سوختهای فسیلی (نفت و زغال‌سنگ) به سوختهای تجدیدپذیر، مانند هیدروژن، را به واقعیت بکشاند. در همین حال، ایالات متحده آمریکا با تلاش سرسختانه‌ای می‌کوشد تا دسترسی خود به منابع نفتی موجود در جهان را به گسترده‌ترین حد ممکن برساند. کوشش بی‌وقفه دولت کنونی آمریکا

برای حفاری در مناطق دست‌نخورده آلاسکا و بهره‌برداری از منابع نفت آن منطقه نمونه‌ مشخصی از این خط مشی است. یورش به عراق نیز روی دیگر همین نگرش است، خاصه آنکه عراق دارای دومین ذخیره بزرگ نفت در جهان است (پس از عربستان سعودی). از سوی دیگر، امریکا موافقت‌نامه‌هایی را هم برای استفاده از منابع نفت سیبری با روسیه به امضا رسانده است. واقعیت مشهود این است که اتحادیه اروپا آشکارا به آینده می‌نگرد، حال آنکه ایالات متحده با سرسختی به گذشته چسبیده است. شامگاه فرهنگ سوخته‌های فسیلی که ۲۰۰ سال پیش با مهار کردن منابع زغال سنگ و نیروی بخار آغاز شد، فرا رسیده است.

کارشناسان جهانی منابع نفت درباره زمان واقعی به اوج رسیدن تولید نفت در دنیا اتفاق نظر ندارند. مسلم است که در زمان حاضر تقریباً نیمی از منابع شناخته‌شده نفت در جهان به مصرف رسیده و گفته می‌شود پس از به اوج رسیدن استخراج منابع موجود نفت و منابعی که بعدها کشف خواهد شد، یعنی در پایان همین دهه یا حداکثر تا سال ۲۰۲۰، بهای نفت رو به افزایش خواهد نهاد. خوش‌بین‌ترین کارشناسان معتقدند که استخراج نفت حداکثر تا سال ۲۰۴۰ عملی نخواهد شد. بنابراین اختلاف بین این دو سر رسید حداکثر ۲۰ تا ۳۰ سال است.

مفهوم نهایی این محاسبات آن است که پس از به اوج رسیدن تولید جهانی نفت و شروع سیر صعودی قیمت سوخته‌های فسیلی، کشورهایی که همچنان به نفت وابسته مانده باشند (در حوزه خاورمیانه که بزرگترین منابع نفت را در خود جای داده است)، به مبارزه‌ای خونین با یکدیگر کشیده خواهند شد.

تفاوت چشم‌اندازهای اروپا و امریکا در این زمینه را می‌توان در خط مشی‌های کلی کمپانی‌های بزرگ نفتی مشاهده کرد. کمپانی بزرگ اروپایی، همچون رویال داچ شل و بریتیش پترولیوم برنامه درازمدتی برای خروج از عصر سوخته‌های فسیلی و بهره‌برداری از ئیدروژن ترسیم کرده‌اند و با سرمایه‌گذاری‌های سنگینی که در تحقیقات مربوط به استفاده از تکنولوژی‌های تازه برای استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر، مانند هیدروژن، انجام می‌دهند از هم اکنون در صدد تأمین آینده خود هستند. کمپانی بریتیش پترولیوم شعار «فراسوی نفت» را برگزیده است و شرکت غول‌آسای رویال داچ شل نیز از زبان مدیرعامل خود، فیلیپ واتز، اعلام کرده که با تمام قوا خود را برای گذار از عصر هیدروکربن‌ها و ورود به عصر اقتصاد ئیدروژنی آماده می‌سازد.

### اقتصاد ئیدروژنی

برعکس، کمپانی عظیم آگرون مویل امریکایی همچنان به تعهد دیرپای خود در عرصه سوخت‌های فسیلی وفادار مانده و برای دستیابی به انرژی‌های تجدیدشدنی و تکنولوژی‌های ئیدروژنی تلاش مهمی نمی‌کند.

اتحادیه اروپا، در صورتی که خط‌مشی کنونی خود را ادامه دهد، مسلماً نخستین ابرقدرتی خواهد بود که در آینده قابل پیش‌بینی عصر سوخت‌های فسیلی را پشت سر خواهد گذاشت و به دنیای ئیدروژنی وارد خواهد شد.

تردیدی نیست که تحولی چنین اساسی در جریان نیمه اول قرن حاضر دگرگونی‌های شگرفی در جوامع انسانی به وجود خواهد آورد، همان گونه که مهار کردن و بهره‌برداری از انرژی زغال‌سنگ و نیروی بخار در سه قرن پیش جوامع انسانی را یکسره دگرگون ساخت. عصر سوخت‌های فسیلی الگوهای زندگی، روش‌های تولید و بازرگانی، ماهیت حکومتها و ارزش‌های رایج در سراسر دنیا را تغییر داد. اقتصاد ئیدروژنی نیز بی‌گمان تحولاتی تصورناپذیر در زندگی جوامع بشری پدید خواهد آورد که شاید مهمترین آنها رهایی از آلودگی‌های هولناکی باشد که هستی طبیعت و زندگی آدمیان را در معرض نابودی قرار داده است.

چنانچه اروپا پیشرفت خود را در راه اقتصاد ئیدروژنی همچنان ادامه دهد، تحولات ناشی از آن بدون تردید ایالات متحده امریکا را هم به خود خواهد آورد و سرانجام، به میدان خواهد کشاند. یک بار دیگر نیز تحولات اروپا، امریکای به خواب‌رفته را سراسیمه از جا پراند، و آن هنگامی بود که در سال ۱۹۵۷ روس‌ها نخستین ماهواره خود را به فضا فرستادند. امریکای غافلگیرشده، از خواب پرید و تمام امکانات خود را در سراسر کشور بسیج کرد تا به روس‌ها برسد و از آنها نیز فراتر گام بردارد. شاید هنگام یک جهش دیگر برای امریکا فرا رسیده باشد. □

### ارزیابی کاهش ساعات کار روزانه از نظر تساوی زن و مرد در عرصه اشتغال و رفاه اجتماعی

سه سال پیش، دولت وقت فرانسه برای مبارزه با روند افزایشی بیکاری در کشور، طرح‌های گوناگونی به مرحله اجرا درآورد که یکی از مهمترین و پرسروداترین آنها طرح ابتکاری ۳۵ ساعت کار در هفته بود که بویژه در بخش صنایع به کار گرفته شد.

هسته اصلی این طرح بر این فرض استوار بود که با کاهش ساعات کار هفتگی کارگران و کارمندان شاغل در کارگاهها و کارخانه‌های کشور از ۴۸ یا ۴۲ ساعت در هفته به ۳۵ ساعت در هفته فرصت‌های جدیدی بدون سرمایه‌گذاری‌های جدید برای اشتغال پدید می‌آید. بدین معنا که کارگاهها و کارخانه‌های مشمول طرح خواهند توانست برای ۷ تا ۱۳ ساعت تفاوت موجود بین ساعات کار هفتگی رایج در صنایع و ساعات کار هفتگی جدید (۳۵ ساعت) افراد دیگری استخدام کنند یا به طور قراردادی به کار بگمارند.

بر اساس بررسی‌های انجام‌یافته در مورد نتایج کلی طرح جدید در زمینه اشتغال، برآورد می‌شد که با اجرای دقیق و گسترده این طرح حجم اشتغال در کشور، بدون سرمایه‌گذاری‌های سنگین در صنایع مکانیکی و ساختمانی، دست‌کم بین ۱۲ تا ۲۵ درصد بر حسب مورد افزایش خواهد یافت، و بویژه برای متقاضیان جوان جویای کار فرصت‌های جدیدی پیش خواهد آمد که اگر نه به طور تمام وقت، لاقبل به طور پاره وقت به کار بپردازند.

یکی دیگر از دلایل توجیهی این طرح آن بود که با رسمیت یافتن کار هفتگی ۳۵ ساعته، تساوی بین زن و مرد نیز در عرصه اشتغال برقرار خواهد شد. این استدلال در واقع معطوف به اعتراض‌هایی بود که از سوی سازمانهای مدنی یا حرفه‌ای زنان شاغل در صنایع و خدمات در مورد شرایط نامساوی زنان و مردان در بازار کار ابراز می‌شد. ریشه اساسی این اعتراضها که هنوز هم در بیشتر کشورهای صنعتی وجود دارد، این است که زنان به سبب کافی نبودن درآمد سرپرست خانوار یا به این دلیل که خودشان به دلایل گوناگون مسئولیت سرپرستی خانوار را بر دوش می‌کشند، مسئولیت‌هایی نیز در قبال نگهداری و تربیت کودکان، تأمین نیازمندی‌های سالمندان و یا دیگر افراد غیرشاغل خانوار بر عهده دارند و به طور معمول قادر نیستند به صورت تمام‌وقت به مسئولیت‌های شغلی خارج از خانه بپردازند. به این ترتیب حتی با تحصیلات و مهارت‌های حرفه‌ای مساوی با مردان، عملاً نمی‌توانند از مزایای کار تمام‌وقت برخوردار شوند و، بنابراین، همواره کارمزدهای کمتری نسبت به مردان هم‌مدف‌خود دریافت می‌دارند. همچنین هنگام استخدام نیز، به دلیل عدم آمادگی برای کار تمام‌وقت هشت ساعت در روز، از عهده رقابت عادلانه با مردان متقاضی کار بر نمی‌آیند. در چنین شرایطی، رسمیت یافتن ۳۵ ساعت کار در هفته (یعنی اندکی بیش از ۶ ساعت کار در روز)، به گروه‌های وسیعی از زنان شاغل امکان می‌دهد که در عین حال هم بتوانند در شرایطی مساوی با مردان به بازار کار وارد شوند و هم از عهده مسئولیت‌های خانگی خود برآیند.

مجموع این مسائل و مباحث موجب شده است که یکی از مجله‌های تخصصی فرانسه به نام حرکت‌های فرهنگی، بررسی پدیده‌های برای ارزیابی نتایج حاصل از قانون ۳۵ ساعت کار در هفته، پس از دو سال که از شروع آن می‌گذرد، انجام دهد.

این نشریه در شماره مخصوص خود، با عنوان «علوم انسانی و اجتماعی» بحث را با این پرسش آغاز می‌کند که آیا ۳۵ ساعت کار در هفته تحولی در جامعه به وجود آورده است؟ و سردبیر مجله چنین پاسخ می‌دهد: «تأثیر این طرح چنان بوده است که بازگشت به گذشته ممکن به نظر نمی‌رسد.»

ولی قضیه به همین سادگی نیست. دومینیک مدا، فیلسوف و جامعه‌شناس، قبل از هر چیز بر یک تناقض اساسی تأکید می‌ورزد: «یک‌چهارم از کارکنان مشمول طرح ۳۵ ساعت کار در هفته بر این عقیده‌اند که شرایط کلی زندگی آنها افت کرده، و در حدود نیمی از آنها نیز معتقدند که اتفاق خاصی نیفتاده و چیزی در زندگی آنها تغییر نیافته است، با این حال اکثریت قابل ملاحظه‌ای از مشمولان این قانون به طور کلی آن را مثبت تلقی می‌کنند؛ ۵۹ درصد آنها تأکید می‌کنند زندگی روزمره آنها بهبود یافته است. واقعیت این است که در ساعات «خارج از کار» بعضی تجدید روشها و رفتارها پیش آمده که در مجموع به رفاه بیشتر مزدبگیران مربوط منجر شده است. پژوهشگر یادشده، بر اساس آمار و ارقام به دست‌آمده، مدعی است که: «راضی‌تر از همه، کارکنانی هستند که به طور تمام‌وقت کار می‌کنند و دارای فرزندان کمتر از ۱۲ سال هستند.»

قبل از همه باید از زنانی یاد کرد که، بسی بیشتر از مردان، احتیاج به سست شدن محدودیت‌های زمانی داشتند که از هر طرف آنها را تحت فشار قرار می‌داد. قانون ۳۵ ساعت کار هفتگی به آنان امکان «نفس کشیدن» داد. «آنها تجدید نظری در زمان‌بندی کارهای مختلف خود به عمل آوردند و بدین ترتیب توانستند کارهای خانگی خود را در طول هفته انجام دهند (و نه فقط در روز تعطیل آخر هفته) و در تساوی با مردان، ساعت‌های هم‌نشینی و هم‌زیستی با فرزندان خود را افزایش دهند.»

با تمام این حرفها، آیا می‌توان ۳۵ ساعت کار در هفته را عامل مؤثری در تساوی زن و مرد دانست؟ پاسخ دومینیک مدا، کاملاً مثبت است: «آری، این قانون می‌تواند حضور زنان شاغل تمام‌وقت را در کنار فرزندان و دیگر افراد خانواده‌شان تسهیل کند.» از سوی دیگر، با آنکه تقسیم سنتی کارهای خانه بین زن و شوهر هنوز هم به قوت خود باقی است، زنان شاغل تمام‌وقت و

دارای فرزند توانسته‌اند از برکت قانون ۳۵ ساعت کار هفتگی، ساعات بیشتری را با فرزندان خود بگذرانند و، شاید برای نخستین بار در عرصه جدید، به نوعی تساوی در این زمینه با مردان دست یابند. و این موضوع مهمی است که در واقع می‌تواند سرآغاز تجدید ساختار سرمایه‌گذاری‌هایی باشد که مردان به طور سنتی در زمینه ازدواج و بچه‌دار شدن به عمل می‌آورند. ژان ایوبولن، جامعه‌شناس، و کریستیان دوترت، استاد علوم اقتصادی، حتی به شروع نوعی تجدید موازنه در سرمایه‌گذاری والدین اشاره می‌کنند: «مردان شاغل، هنگامی که همسران آنها از ۳۵ ساعت کار هفتگی استفاده نمی‌کنند، ناچارند وقت بیشتری را به وظایف خانگی اختصاص دهند. و ساعات بیشتری را روزهای هفته (به سبب قانون ۳۵ ساعت کار هفتگی) تفاوت محسوسی در استفاده از این «ساعات آزاد» بین زنان و مردان به چشم می‌خورد. مردان به طور کلی، پس از قانون ۳۵ ساعت کار در هفته با تغییرات چشمگیری در زندگی اجتماعی یا خصوصی خود مواجه نمی‌شوند. چرا؟ چون آنان به طور سنتی دارای بعضی سرگرمی‌های شخصی در خارج از خانه هستند و با دستیابی به «ساعات آزاد» اضافی طبعاً به همان سرگرمی‌های قبلی روی می‌آورند.

پژوهشگرانی که در این زمینه فعالیت دارند به طور کلی توافق دارند که پدید آمدن ساعات آزاد اضافی در هفته منجر به ثبات بیشتر فعالیت‌های قبلی افراد می‌شود و معمولاً به فعالیت‌های تفریحی یا فرهنگی تازه‌ای نمی‌انجامد.

به گفته میشل لالمان، استاد جامعه‌شناسی، تأثیرات محسوس وقت اضافی در کوتاه‌مدت بیشتر معطوف به ضریب‌های فعالیت‌های قبلی است تا محتوای آنها. بررسی‌های انجام‌یافته در مورد مردان حاکی از آن است که بخش عمده‌ای از آنها که مشمول قانون ۳۵ ساعت کار هفتگی شده‌اند به همان کارها و سرگرمی‌هایی می‌پردازند که قبلاً هم انجام می‌دادند، ولی به مدت بیشتر. این موضوع بویژه در مورد تجدید قوا و استراحت‌های جسمانی و روابط خانوادگی مصداق می‌یابد.

بر اساس همین بررسیها، پژوهشگرانی که تحولات ناشی از کاهش ساعات کار هفتگی کارگران و کارکنان را مورد ارزیابی قرار داده‌اند به این نتیجه کلی رسیده‌اند که کارکنان مشمول این قانون در مجموع گرایش بیشتری به مشارکت در فعالیت‌های بدنی یا عضویت داوطلبانه در انجمن‌های فرهنگی و اجتماعی و حرفه‌ای از خود نشان داده‌اند، یا دست‌کم گرایش‌های آنها در

چنین زمینه‌هایی بیشتر و قویتر از دیگر کارکنان نبوده است و حتی، برعکس، تعداد افرادی که، به سبب قانون مورد بحث، وقت آزاد بیشتری به دست آورده‌اند، در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی کاهش یافته است.

موضوع قابل توجه این است که مهمترین بهره‌بردار و سودبرنده از این قانون تا به حال «بازار توریسم و تفریحات» بوده است. به واقع، کارگرانی که مشمول قانون ۳۵ ساعت کار هفتگی شده‌اند تاکنون تمایل فزاینده‌ای به مسافرت‌های کوتاه‌مدت نشان داده‌اند. تحقیقات آینده نشان خواهد داد که آیا آشنایی با محیط‌ها، فضاها و دنیای دیگر تحولی در ذهنیت، رفتار، تمایلات و وابستگی‌های حرفه‌ای و خصوصی این گروه از کارگران و کارکنان پدید خواهد آورد یا نه. و اگر «آری»، حاصل این تحول در کیفیت و کمیت کار آنها چه خواهد بود. □

### نابودی طبقه متوسط و جنگ زباله‌ها

شهر بوئنوس آیرس، پایتخت آرژانتین را «پاریس امریکای لاتین» می‌نامند. با این حال، در همین شهر، هر شب اشباح سرگردان در کوچه و پس‌کوچه‌های شهر می‌گردند، سطل‌ها و کیسه‌های زباله را می‌کاوند، و قوطی‌های خالی کنسرو و ته‌مانده‌های مواد غذایی را بیرون می‌کشند. میدان سان مارتین، در قلب پایتخت. ماشین‌های گردآوری زباله هنوز نرسیده‌اند. در چند قدمی هتل پلازا، پسر بچه ده‌ساله‌ای - دیگو - کنار پیاده‌رو چمباتمه زده و در تاریکی و سرمای زمستانی شب، ته یک لیوان مقوایی ماست را می‌لیسد. در کنار او، مادرش، ماریا، آستین‌های خود را بالا زده و دستهای خود را تا شانه در سطل‌های بزرگ خاک‌روبه کنار خیابان فرو می‌برد و به جستجو می‌پردازد. برای آنکه خود را زخمی نکند با ملایمت زباله‌ها را زیر و رو می‌کند تا چیزی برای خوردن پیدا کند: خرده نان، بقایای سبزیجات و تکه استخوان‌هایی که هنوز اندکی گوشت و چربی به آنها چسبیده است برای تهیه سوپ. در برابر درهای ورودی یک ساختمان مسکونی پر و پیمان، شوهر ماریا و دخترش توده‌ای از روزنامه‌ها را که به زمین ریخته شده با دقت جمع می‌کنند و در یک فرغون جای می‌دهند. بدین ترتیب، هر شب هزاران فقیر و گدا و گرسنه، مانند این خانواده، در محله‌های پر زرق و برق شهر می‌گردند.

نظیر همین صحنه‌ها را در تمام شهرهای بزرگ آرژانتین می‌توان مشاهده کرد. لشکری از خانواده‌های کامل - زنان و مردان و کودکان ریز و درشت - همچون مورچه‌هایی ساکت و بی‌سروصدا هر شب همین برنامه را اجرا می‌کنند. ولی در این شهرهای اغلب تاریک و کم‌نور - به سبب بحران اقتصادی کشور - این انبوه تراکم و هراس‌آور مردم گرسنه امنیت شهرها را به خطر می‌اندازند، بویژه در اثر شیوع فزاینده تهاجم و آدم‌ربایی‌های شبانه که دیگر نمی‌توان آنها را نادیده گرفت یا بی‌اهمیت شمرد.

این گونه افراد را همه جا می‌توان مشاهده کرد و آنها را «فقیران جدید» می‌نامند، زیرا در اصل حاصل بحران اقتصادی شدیدی هستند که از سال گذشته در آرژانتین پدید آمده و در کشوری که تا یک سال پیش هم هنوز جزء فقیرترین کشورهای امریکای لاتین شمرده می‌شد، فاجعه اجتماعی جدیدی پدید آورده‌اند.

بیش از نصف جمعیت کشور یعنی ۱۹ میلیون نفر، از یک سال پیش به این طرف در فقر زندگی می‌کنند و نزدیک ۹ میلیون نفر نیز در تهیدستی مطلق به سر می‌برند. برنامه‌های کمک مالی دولت به سرپرستان خانوارهای بیکار (چیزی در حدود ۱۲۰ پزو) کفاف پر کردن سبده خانوار را نمی‌دهد و حتی به یک پنجم حداقل هزینه ماهانه خانوار (۶۰۰ پزو) هم نمی‌رسد. در غیاب ارقام رسمی، جامعه‌شناسان برآورد کرده‌اند که بین ۳۰,۰۰۰ تا ۴۰,۰۰۰ نفر از طریق کاوش سطل‌های زباله به زندگی ادامه می‌دهند.

ماریا، سی‌ساله، کارگر خانگی سابق که از چهار ماه پیش شغل خود را از دست داده و هر شب از زادگاه خود، لوماس دوزامورا، در چند کیلومتری پایتخت به بوئنوس آیرس می‌آید می‌گوید: «ابتدا خجالت می‌کشیدم. انتخاب دیگری نداشتم. شوهرم که برقکار است نیز بیکار شده. بنابراین باید زندگی را به نحوی ادامه می‌دادیم. رفته‌رفته به خود گفتم که به هر حال زباله گردی هم خودش کاری است مثل کارهای دیگر و بنابراین باید آن را خوب یاد گرفت. حالا به قدری در این کار مهارت پیدا کرده‌ام که با یک نگاه می‌توانم محتوای کیسه‌های بزرگ زباله را تشخیص بدهم و ارزیابی کنم؛ انواع کاغذها و مقواها و روزنامه‌های باطله و همچنین قوطی‌های آلومینیومی، قوطی‌های کنسرو، انواع اشیای شیشه‌ای یا پلاستیکی، همه قابل فروش به کارخانه‌های مخصوص بازگردانی مواد هستند ...»

پس از کاهش ۷۰ درصدی ارزش پزو (پول آرژانتین) در اوایل ژانویه سال ۲۰۰۲ قیمت‌ها افزایش یافت و بویژه قیمت مقوا یا کاغذ از ۳ به ۴۰ سنت در کیلوگرم رسید. در ماههای پر درآمد، خانواده ماریا به طور کلی بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ پزو درآمد دارد. ولی به گفته ماریا، «سخت‌تر از همه این است که در این وضع و حال آدم از نظر انسانی احساس خفت و پستی می‌کند.»

حالا دیگر ماریا اهمیتی به زخمی شدن دستها و بازوهایش نمی‌دهد. هر روز و هر شب ساعتها راه می‌رود و گاه تا ۱۰۰ کیلو بار را در طول چند کیلومتر به دوش می‌کشد. بعضی‌ها این راه را با دوچرخه، با قطار یا با گاری‌های اسبی طی می‌کنند، بعضی‌ها هم با پای پیاده. این جماعت عظیم شهر بوئنوس آیرس را به قلمرو گدایان مبدل کرده‌اند؛ شهری که تا چندی پیش در آگهی‌های توریستی آن را «پاریس امریکا» می‌نامیدند.

بین پایتخت و حلبی‌آبادهایی گسترده‌ای که در حومه‌های شهر شکل گرفته‌اند و مامن و مسکن زیاله‌گردها را تشکیل می‌دهند، از سوی بنگاه راه‌آهن واگن‌های باری بی در و پیکری به حرکت درآمده که زیاله‌گردها می‌توانند فرغون‌ها، ارابه‌های دستی و کیسه‌های انباشته از دستاوردهای خود را در آنها جا دهند.

این قطارها که فاقد هر گونه وسایل گرمایش و بهداشتی است، در مسیر خود فقط چهار توقف دارد و در هر توقف انبوه عظیمی از این افراد بینوا و دردمند با انبوه عظیم تری از خرت و پرت و کیسه‌های پر از شیشه شکسته و قوطی‌های فلزی برنده و خطرناک، به واگن‌ها حمله‌ور می‌شوند و روی سر و کله همدیگر جای می‌گیرند. در یک واگن بی در و دیوار، لوسیا دخترکی پانزده‌ساله و برادر هفده‌ساله‌اش خوان، سر و کله خود را در معرض باد سرد زمستانی قرار می‌دهند تا خوابشان نبرد. نیمه‌شب است، ولی کار روزانه آنها هنوز پایان نیافته، چون باید کاغذها و مقوایی را که هر کدامشان بسته‌بندی کرده‌اند به خانه برسانند و فردا صبح برای فروش به خریداران مخصوص تحویل دهند. خوان می‌گوید: «من ناچار مدرسه را ترک کردم. پدر و مادرم هر دو بیکار شده‌اند. باید به آنها کمک کنم تا شاید خوارم بتواند به درس خود ادامه دهد.» خواهرش، لوسیا، که آرزو دارد میهماندار هواپیما بشود، می‌گوید: «به شرط آنکه فردا صبح بتوانم از خواب بیدار شوم.»

در تعطیلات آخر هفته، برداشت کاغذ و مقوا از سطل‌های زیاله‌کاهش می‌یابد، ولی خوان و لوسیا کار را تعطیل نمی‌کنند. آنها نیز، مانند خیل عظیم نوجوانان مستمند، در حومه‌های

اعیان‌نشین پایتخت زنگ در خانه‌ها را به صدا در می‌آورند تا شاید به بقایای دور ریختنی مواد غذایی فاسدشدنی دست یابند. خوان ساعت‌های مدیدی را در چهارراه‌های استراتژیک پایتخت به پاک کردن شیشه اتومبیل‌ها می‌پردازد تا چند سکه‌ای به دست بیاورد. ترک تحصیل در آرژانتین کنونی که بر اساس آمار رسمی ۷۰ درصد از مردم فقیر محسوب می‌شوند، به سرعت افزایش می‌یابد.

بر خلاف آنهایی که به طور خانوادگی به گردآوری کاغذ و مقوا می‌پردازند، پابلو پنجاه‌ساله، راننده سابق اتوبوس، با همسایگانش به کامیون‌رانی می‌پردازد. آنها اطرافیان خود را در محله‌های فقیرنشین حومه جمع می‌کنند و در گروه‌های صدنفری به محله‌های اداری پایتخت می‌برند. این محله‌ها معدن طلای کاغذیاب‌ها محسوب می‌شود، چون در بانکها و اداره‌های واقع در این محله‌ها مقادیر عظیمی کاغذ باطله و مقوای دور ریختنی وجود دارد. پابلو می‌گوید: «من حتی نمی‌دانم کامیونی که می‌رانم متعلق به کیست. فقط آخر شب، وقتی از "کار" برمی‌گردم به من دستمزد می‌دهند و بالاخره حدود ساعت دو بعد از نیمه شب می‌توانم اندکی استراحت کنم.»

\* \* \*

کاغذجمع‌کن‌ها و حلبی‌آبادها در بیشتر شهرهای بزرگ دنیا وجود دارند. ولی در آرژانتین، پس از فروپاشی اقتصادی کشور در سال ۲۰۰۲، شمار آنها به حد غیرقابل تصویری رسیده است. بحران اقتصادی این کشور که هنوز هم درمانی نیافته، در ظرف دو سال گذشته عملاً موجب نابودی طبقه متوسط این کشور شد که قبلاً مهمترین طبقه متوسط سرتاسر کشورهای امریکای لاتین را تشکیل می‌دادند.

زباله‌کاوها و کاغذیاب‌های بی‌شمار آرژانتین کنونی در واقع کارگران سابق صنایع نساجی یا صنایع ساختمانی هستند که در اثر بحران مالی - اقتصادی کشور بیکار شده‌اند. زباله‌کاوها که آنها را «اشباح بوئنوس آیرس» می‌نامند، از سالها پیش در حلبی‌آبادهای اطراف پایتخت زندگی می‌کنند و تا بیش از ۲۰۰ خانوار هستند که به طور خانوادگی هر شب سطل‌های زباله پایتخت را می‌کاوند و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. کریستینا، که با پسر سیزده‌ساله خود هر شب در مرکز بوئنوس آیرس به زباله‌کاوی می‌پردازد، می‌گوید: «ما همه به طور خانوادگی و به حساب خودمان کار می‌کنیم و مشکلی هم با یکدیگر نداریم، ولی این افرادی که از شهرستانهای دیگر به

طور گروهی و با کامیون به اینجا آورده می‌شوند با ما فرق دارند. آنها اغلب مسلح هستند و منطقه‌های عملیاتی ما را می‌دزدند. اینها در واقع افراد سازمان یافته‌ای هستند که حداقل ۲۵ درصد از دستاورد ما را می‌ربایند. آنها همه مأمور هستند و برای صاحبان کارخانه‌های بازگردانی زباله‌ها کار می‌کنند که امکانات مالی دارند و می‌توانند به نخبه‌پانان ادارات و بانک‌ها رشوه بدهند و کاغذهای باطله را بدون زحمت صاحب بشوند. این نوع رقابت ناجوانمردانه است.»

والتر، سرپرست و رئیس گروه‌های کامیونی از این جنگ و ستیز فقیر با فقیر ابراز تأسف می‌کند و اعتراف می‌کند که خودش هم از شعله‌ور شدن این آتش می‌ترسد. ولی گروه‌های خانوادگی حومه پایتخت از حق خود نمی‌گذرند، خاصه آنکه معتقدند والتر و دیگر نیازمندان کارخانه‌های بازگردانی پلیس‌ها را هم از راه به در کرده‌اند، چون به تناوب زباله‌کاوهای خانوادگی و مقیم حومه‌های خود پایتخت را مورد تعقیب قرار می‌دهند و آنها را به جرم «دستکاری غیرقانونی و دزدی زباله‌ها» جریمه می‌کنند.

فرماندار شهر بوئنوس آیرس، آنیبال ایبارا، در سال گذشته کاغذ جمع‌کن‌های خانوادگی را مجرم اعلام کرد و دستور توقیف اربابه‌های دستی آنها را صادر کرد. آقای ایبارا در این ماجرا از تصویب‌نامه‌ای استفاده کرد که در زمان آخرین دیکتاتور نظامی آرژانتین (۱۹۸۳-۱۹۷۳) صادر شده بود و هنوز هم به قوت خود باقی مانده است. ساکنان بی‌دفاع حلبی آبادهای حومه پایتخت که حتی آخرین شانس خود و خانواده‌شان را برای ادامه زندگی در خطر نابودی می‌بینند، از این رقابت خشن و غیرانسانی به خشم آمده‌اند و بر ضد اجحاف‌های مقامات رسمی به دادگاه شکایت برده‌اند. □

## نرخ‌گذاری خدمات درمانی بیمارستانها بر پایه میزان فعالیتهای واقعی

### نرخ‌های همسان برای عملیات درمانی همسان در تمام بیمارستانها

بیمارستانها و درمانگاههای عمومی فرانسه، به موجب قانونی که در مجلس ملی آن کشور به تصویب رسیده، از این به بعد بودجه خدمات درمانی خود را بر پایه تعداد عملیات درمانی

مشخصی که انجام داده‌اند و با نرخ‌های مشابه برای عملیات مشابه دریافت خواهند داشت. به گفته وزیر بهداشت و درمان، ژان -فرانسوا ماتئی، این قانون در واقع شروع ماجرای است که در ظرف سالهای آینده تکمیل خواهد شد. بدین معنا که از امسال (۲۰۰۴) اعتباراتی که از سوی دولت به مؤسسات درمانی تخصیص داده می‌شود، بر اساس فعالیتهای واقعی آنها و با نرخ‌های یکسان برای عملیات معین (صرف‌نظر از شکل و شمایل و ماهیت مؤسسات خدمات درمانی و بهداشتی) محاسبه و پرداخت خواهد شد. در بیمارستانها، این نرخ‌گذاری بر حسب فعالیت جانشین تخصیص اعتبار یکپارچه‌ای خواهد شد که از ۱۹۸۴ تا کنون به مؤسسات درمانی آن کشور تعلق می‌گرفت.

### «رانت» موقعیت و پذیرش گزینشی بیماران

وزیر بهداشت و درمان در توجیه لایحه قانونی یادشده توضیح می‌دهد که «تخصیص اعتبار یکپارچه از نظر حسابرسی مفید بوده، ولی بعضی آثار و عوارض گمراه‌کننده و زیانبار نیز به بار آورده است.»

جالب توجه است که این پیشنهاد دولت در عین حال هم از سوی احزاب ائتلاف حاکم و هم از سوی حزب سوسیالیست، اقلیت نیرومند مجلس نمایندگان، پذیرفته شده است. و، بویژه سخنگوی این حزب در مجلس (که خود نیز قبلاً وزیر بهداشت و درمان بوده است) تأکید می‌ورزید که «تخصیص اعتبار باید متناسب با فعالیتهای درمانی واقعی باشد». و یکی دیگر از نمایندگان حزب سوسیالیست، ماری لوگن، اظهار داشته است که «این طرح اصلاحی برای بیمارستانهای عمومی اهمیتی اساسی دارد، زیرا با ادامه وضع کنونی تصلب غیرقابل انکاری مؤسسات درمانی ما را فلج خواهد کرد.»

به گفته یکی از نمایندگان حزب حاکم، ژان - لوک پرل «تخصیص اعتبار یک قلم به معنای نوعی "رانت" موقعیت برای بعضی بیمارستانهاست و، در عمل، به فشردن حلقوم بیمارستانهایی منتهی می‌شود که فعالیت‌شان روز به روز افزایش می‌یابد، یعنی بیمارستانهایی که بیماران به آنها اعتماد بیشتری نشان می‌دهند.»

بدین ترتیب، تنها نمایندگان کمونیست مجلس نمایندگان فرانسه به این پیشنهاد رأی مخالف

دادند و استدلال‌شان هم این بود که «با این پیشنهاد نوعی یکنواختی و همشکلی خطرناک در مؤسسات درمانی کشور به وجود می‌آورد. شما در واقع می‌خواهید اقتصاد را در عملکرد بیمارستان وارد سازید و با این تمهیدات عملاً سیاست کاهش هزینه‌های اجتماعی را به پیش ببرید». حمله‌ای که برای خنثی کردن آن، گزارشگر کمیسیون امور اجتماعی مجلس چنین پاسخ داد: «بله، نرخ‌گذاری بر حسب فعالیت‌های واقعی بیمارستان هزینه‌ها را کاهش خواهد داد، ولی هزینه‌های بی‌معنی و غیرقابل توجیه را.»

در ادامه این بحث، یکی دیگر از نمایندگان اقلیت توضیح داد که «مشروطه کردن تخصیص اعتبار به میزان فعالیت‌ها خود به خود امر نادرستی نیست، ولی مهمتر آن است که این امر موجب نشود بعضی بیمارستانها و درمانگاهها برای سازگاری با قانون جدید به نوعی "پذیرش‌گزینی" بیماران مبادرت ورزند.»

### «همگرایی عمومی - خصوصی»

لایحه قانونی مورد بحث در شکل اولیه خود مقرر می‌داشت که تغییرات پیشنهادی در تخصیص بودجه مؤسسات درمانی، باید از سال جاری (۲۰۰۴) تا ده سال آینده (۲۰۱۴) بتدریج در مؤسسات درمانی بخش عمومی معمول شود (۱۰ درصد از اعتبارات آنها در ۲۰۰۴، ۲۰ درصد در ۲۰۰۵، ۳۰ درصد در ۲۰۰۶، تا آخر).

یکی از نمایندگان، ژان - ماری لوگن از حزب سوسیالیست و وزیر سابق بهداشت و درمان، پیشنهاد کرد که اجرای این جدول زمانی مشروط بدان شود که «همگرایی بین نرخ‌های رایج در بیمارستانهای خصوصی و بیمارستانهای عمومی پدید نیاید، زیرا در غیر این صورت با بن‌بست‌های اجتماعی چاره‌ناپذیری رو به رو خواهیم شد.» ولی وزیر بهداشت و درمان پاسخ داد که «من اتفاقاً با همگرایی نرخ‌ها موافقم. هدف ما این است که فعالیت‌های درمانی همسان نرخ‌های همسان داشته باشند.»

به هر حال وزیر بهداشت و درمان پذیرفت که تاریخ قطعی اجرای این طرح در تمام بیمارستانها و درمانگاهها، سال ۲۰۱۲ باشد. بیمارستانهای خصوصی نیز این جهش را از اکتبر ۲۰۰۴ آغاز خواهند کرد. □

## اصلاحات ساختاری دردناک در آلمان

کاهش مستمری بیکاری برای تشویق به اشتغال و تثبیت دستمزدها و تقلیل بیمه‌های درمانی برای تحرک رشد اقتصادی

سیاست‌های اجتماعی سالهای اخیر آلمان، بویژه کوتاه کردن دوره زمانی پرداخت کمک‌هزینه بیکاری که به ظاهر با استدلال «تشویق اشتغال» و در واقع برای جلوگیری از کسر بودجه مزمن سازمانها، صندوقها و منابع دیگر تأمین اجتماعی است، و همچنین اتخاذ انواع دیگر سیاست‌های انقباضی به منظور «کاهش هزینه‌های نیروی کار» و تحرک بخشیدن به رشد اقتصادی، در مجموع گویای این است که اقتصاد آلمان مرحله دشواری را می‌گذراند که نتایج بعدی آن، با توجه به تحولات اقتصادی و اجتماعی قابل پیش‌بینی در سطوح محلی، منطقه‌ای و جهانی چندان درخشان به نظر نمی‌رسد.

### «اقتصاد اجتماعی» مبتنی بر بازار آزاد

مسئله این است که آلمان طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با اقتصاد پرتحرک و نیرومند خود مایه غرور و سربلندی اتحادیه اروپا شده بود، بویژه در زمینه رقابتهای تاریخی لیبرالیسم اقتصادی بی‌حد و مرز و سوسیال دمکراسی سنتی، آلمان فدرال و پس از یکپارچه شدن کشور و از بین رفتن «آلمان شرقی»، آلمان واحد عملاً به صورت آئینه تمام‌نمای نظام اقتصادی خاصی درآمده بود که آن را «اقتصاد اجتماعی مبتنی بر بازار آزاد» می‌نامیدند؛ اقتصادی که هم دست در دست لیبرالیسم اقتصادی بی‌چون و چرا داشت، و هم سیاست‌های اجتماعی هدایت یا اجرا شده از سوی دولت را به نفع طبقات کم‌درآمد و آسیب‌پذیر به صحنه می‌آورد.

ولی در سالهای اخیر، این «افتخار اتحادیه اروپا» با کسر بودجه‌های مداوم عملاً به صورت بار سنگینی بر دوش اتحادیه درآمده است. در طول سالهای ۱۹۸۰، رشد سالانه اقتصاد آلمان به طور متوسط به ۱/۸ درصد کاهش یافته است، حال آنکه رشد اقتصادی دیگر کشورهای عضو اتحادیه اروپا در همان سالها به طور متوسط در حدود ۲/۲ درصد در سال بوده است. در سالهای بعد هم، این رخوت و کندی رشد اقتصادی عملاً تثبیت شد، به طوری که بین

سالهای ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱، رشد اقتصادی آلمان از ۱/۵ درصد در سال بالاتر رفت، در صورتی که رشد متوسط دیگر کشورهای اتحادیه اروپا در حدود ۲/۱ درصد در سال بود. در سه سال گذشته آلمان که عملاً در رکود اقتصادی یکپارچه بسر می‌برد، کل اتحادیه اروپا را نیز همراه خود به پایین کشیده است و، بویژه، مهمترین همتای خود، فرانسه، را نیز با فشارهای رو به پایین مواجه کرده است.

### اصلاحات ساختاری دردناک

در چنین شرایطی است که دولت سوسیال - دمکرات حاکم بر آلمان تحت فشارهای روزافزون اتحادیه اروپا، از یک سو، و فشارهای اجتماعی - سیاسی داخلی، از سوی دیگر، در ماههای اخیر سخن از ضرورت اجتناب‌ناپذیر «اصلاحات ساختاری دردناک» به میان آورده و پاریس و دیگر پایتخت‌های اروپایی با نگرانی چشم به برلن دوخته‌اند تا سرانجام اقدامات اعلام شده برای ایجاد تحرک مجدد اقتصاد آلمانی را بدقت ارزیابی کنند.

بدین ترتیب، پرسشی که در تمام محافل اقتصادی و اجتماعی اروپا بر سر زبانهاست این است که آیا دولت گرهارد شرودر، با ضعف‌های سیاسی مسئله‌سازی که در آنها گرفتار آمده یارای آن را خواهد داشت که این «اصلاحات ساختاری دردناک» را به تصویب پارلمان برساند یا نه؟ آیا سندیکاهای کارگری این اصلاحات را که عملاً به زیان مزایای اجتماعی آنها تمام خواهد شد به آسانی خواهند پذیرفت؟ مردم چه خواهند کرد؟ و نتایج ملموس این اصلاحات دقیقاً چه خواهد بود؟

موضوع اساسی این است که «اصلاحات ساختاری دردناک» در زمان حاضر فقط در آلمان ضرورت نیافته است. بسیاری دیگر از کشورهای اروپا، از جمله فرانسه، بزرگترین شریک اقتصادی آلمان کنونی، نیز کم و بیش به چنین اصلاحاتی نیاز دارند یا خواهند داشت. واقعیت این است که تحولات جهانی با سرعت شتاب‌آلودی به پیش می‌رود. ثبات و سکون اقتصادی - سیاسی - اجتماعی قرنهای گذشته در جهان پر تلاطم کنونی افسانه‌ای بیش نیست. اصل «تغییر و تحول پیوسته» حتی منزوی‌ترین جامعه‌های انسانی این دوران را در امان نمی‌گذارد. ثبات و سکون و اجتناب از حرکت‌های تحول‌آفرین در دنیای پرتکاپوی کنونی دیگر تضمینی برای بقا نیستند. شرط بقا در این روزگار به ظاهر چیزی نمی‌تواند بود جز همسازی با

دگرگونی‌هایی که مستقل از ارادهٔ آدمیان صبح تا شام دنیای کنونی را در می‌نوردد. چنین است که چشمهای بسیاری به آلمان دوخته شده که پس از مدتهای طولانی سرانجام خود را به امواج دردناک تغییرات ساختاری سپرده است و مسلماً از این لحاظ مرجعی برای دیگران خواهد بود.

### بیماری آلمانی: نابینایی ملی

واقعیتها نیز دردناکند. آلمان که تا چند سال پیش مایهٔ فخر و مباهات بود، امروز دارای اسفبارترین رکوردهاست:  $\frac{4}{7}$  میلیون بیکار، کسری بودجه عمومی به میزان  $\frac{3}{7}$  درصد تولید ناخالص داخلی در ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ و بدهی‌هایی که در سال ۲۰۰۴ به ۶۴ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد رسید و معلوم نیست که چگونه باید تسویه شوند و سرافکنندگی بزرگ این است که سازمانهای ارزیابی بین‌المللی تهدید کرده‌اند که در ماه دسامبر آینده، چنانچه وضع بر همین منوال باشد، اعلام خواهند کرد که آلمان به صورت کشوری درآمدی است که سرمایه‌گذاری در آن نامطمئن خواهد بود.

بیماری اقتصاد آلمان را تا مدتها انکار می‌کردند یا آن را به حساب «هزینه‌ها»ی تجدید وحدت کشور می‌گذاشتند. چندی پیش جوزف آکرمن، رئیس بانک ملی آلمان، در مقاله‌ای نوشت: «نخستین مسئله قبول نکردن وخامت وضعیت کنونی کشور است.»

ولی وجه مثبت قضیه در این است که، برخلاف کشورهای بزرگ دیگر، مانند فرانسه، صاحبان صنایع آلمان بحث اصلاحات ساختاری را فقط در میان چهاردیواری سازمانهای کارفرمایی محصور نکردند و شخصاً به میدان آمدند تا به دفاع از آن پردازند. بدین سان، جوزف آکرمن می‌افزاید: «بحثهای مربوط به مسائل ساختاری کشور اغلب با این نتیجه‌گیری سطحی به پایان می‌رسد که آلمان یک کشور ثروتمند و رقابت‌پذیر است. (...) ولی ما پیوسته در حال از دست دادن زمینه‌ایم. تغییر شکل دادن به آلمان شرقی تا حدی موجب دشواری‌های اقتصادی ماست، ولی این موضوع برای توجیه تمام‌گرایشهای منفی ما کافی نیست. (...) آلمان در حال از دست دادن امکان ایجاد ساختار تولیدی جدیدی در متن اقتصاد جهانی است.»

جوزف آکرمن، در ادامه مقاله خود توضیح می‌دهد که علت این نابینایی ملی آن است که «تاریخ قرن بیستم‌گرایش نیرومندی به ثبات در میان آلمان‌ها پدید آورده است، به نحوی که همه

ما به طور غریزی از تغییرات اقتصادی و اجتماعی می‌گریزیم. نزد بسیاری از شهروندان ما، اندیشه تغییر و تحول چیزی نیست که چشم‌انداز تازه‌ای برای آزادیهای مشخص بیشتر و وسیع‌تری به وجود بیاورد. بلکه ترس و وحشت می‌آفریند؛ وحشت از دست دادن بعضی چیزهایی که به آنها عادت کرده‌ایم. (...) و این نگرش در تمام تأسیسات و نهادهای ما به صورت گرایش به اجماع نمود یافته است. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم این امر برای پایه‌گذاری و استحکام دموکراسی پارلمانی لازم بود، ولی این طرز کار در جریان تغییر و تحول‌های سریع و رقابتی جهانی امروز بسیار انعطاف‌ناپذیر و از رده خارج محسوب می‌شود. لزومی ندارد که خصلت نظام اجتماعی خود را تغییر دهیم و به روش امریکایی‌ها عمل کنیم. ولی باید این را هم بپذیریم که وضعیت کنونی ما احتیاج مبرم به دگرگونی‌های سریع و مشخص دارد.»

### حمله به نقاط حساس الگوی اجتماعی کشور

تدابیر مشخصی که گرهارد شرودر، رئیس دولت آلمان، به پارلمان پیشنهاد کرده به طور مستقیم با مسائل حساس ملی سر و کار پیدا می‌کند: برای تسریع رشد اقتصادی (که به طور رسمی ۱ درصد در سال اعلام می‌شود، ولی مسلماً از ۰/۴ درصد تجاوز نمی‌کند) دولت قصد ندارد از افزایش تقاضا شروع کند، بلکه سرمایه‌گذاری‌های جدید را پیش کشیده و قصد دارد ۱۵ میلیارد یورو به مؤسسات تولیدی تزریق کند.

استراتژی کلی عبارت است از کمک کردن به جامعه‌ها و سازمانهای محلی برای شروع مجدد فعالیتهای ساختمانی، که بشدت راکد است، و کمک به توسعه تأسیسات زیربنایی که هر دو آنها از بهترین منابع تولید اشتغال محسوب می‌شوند. ولی طرح دولت در اصل به اصلاحات ساختاری نظر دارد. دولت شرودر به طور مستقیم به نقاط حساس الگوی اجتماعی خاص آلمان حمله کرده است: ۱. صدور مجوز برای خروج بنگاههای تولیدی پر مسئله از موافقت‌نامه‌های جاری مربوط به سطح دستمزدها در شاخه‌های مختلف صنایع، موافقت‌نامه‌هایی که به ظاهر موجب افزایش زیاده از حد هزینه نیروی کار شده است. ۲. سست کردن ممنوعیت اخراج کارگران و پایین آوردن میزان مستمری‌های بیکاری برای تشویق بیکاران به جستجوی کار. ۳. و، سرانجام، کاستن از تعهدات بیمه‌های درمانی در برابر بیمه‌شدگان.

هنوز روشن نیست که سرنوشت این «اصلاحات» به کجا خواهد انجامید، ولی کاملاً

مشخص است که «اصلاحات ساختاری» مورد بحث در حقیقت رنگ و بویی کاملاً لیبرال‌مآبانه به خود گرفته‌اند.

همچنین در پارلمان آلمان، لایحه «اصلاحات ساختاری» دولت در جناح چپ حزب حاکم با اکراه گروه‌هایی مواجه است که دست‌اندازی بر بیمه‌های درمانی، کمک‌هزینه بیکاری و حداقل تضمین شده دستمزدها را نمی‌پسندند و اصولاً چنین «اصلاحاتی» را مغایر با رسالت سوسیال - دموکراسی حاکم می‌دانند. و در جناح راست حاکمیت نیز احزاب رسماً مخالف و رقیب دولت قرار دارند که حتی این تراشکاری‌های دردناک را نیز برای نجات کشور از رکود اقتصادی و پیامدهای اروپایی و جهانی آن «کافی» نمی‌دانند. آینده نشان خواهد داد که «اصلاحات ساختاری» آلمان چه سرنوشتی خواهد یافت. □

## بیماریهای کاذب و دردهای ناپیدا

### بیکاران از دردهای بیشتری رنج می‌برند

دردهای ناشی از شرایط عمومی افراد و، بویژه، سردرد و کمردرد هر ساله ۸۰ میلیارد دلار هزینه در امریکا به وجود می‌آورد. بر اساس گزارشی که به‌تازگی در جریان «دهمین کنگره جهانی درد» در کالیفرنیا مطرح شد، این خسارت عظیم به طور معمول از طریق کاهش سطح بهره‌وری در صنایع و خدمات عمومی پدید می‌آید.

بدین ترتیب، بخش اعظم این خسارت، یعنی بالغ بر ۶۴ میلیارد دلار آن از دید کارفرمایان و صاحبان صنایع پنهان می‌ماند، زیرا وقوع آنها الزاماً همزمان با دوره‌های مرخصی استعلاجی کارکنان نیست، بلکه در ضمن انجام کار پدید می‌آید. بدین معنا که کارکنان ظاهراً به کار مشغولند ولی دردهای مزمنی که به آن دچارند - سردرد، کمردرد، پادرد، چشم‌درد و مانند اینها - موجب می‌شود کارکنان نتوانند وظایف شغلی خود را بدرستی انجام دهند. این افت کمیت یا کیفیت کار لزوماً در کمیت یا کیفیت تولیدات آنها مؤثر واقع می‌شود و از طریق خسارتهایی که بعدها آشکار می‌شود (فروش نرفتن تولیدات، غیراستاندارد بودن کالاها، ضایعات زیاده از حد مواد

اولیه، حوادث ضمن انجام کار، از کارافتادن ماشین‌ها و تجهیزات کارگاهها و مهمتر از همه کاهش تدریجی میزان بهره‌وری کار و سرمایه) مؤسسات تولیدی و خدماتی در برابر هزینه‌هایی قرار می‌گیرد که سرانجام نظام کلی هزینه - سود را در مؤسسه یا سازمان تولیدی مربوطه مختل می‌کند. پژوهشی که برای نخستین بار با هدف «اندازه‌گیری هزینه درد» در امریکا به عمل آمده، یکی از ابتکارات والتر استیوارت، پژوهشگر «مرکز تحقیقات کار و بهداشت» در مریلند است. این مرکز به طور مستقل یا به مناسبت مسائل تولیدی و انسانی ارائه‌شده از سوی کارخانه‌ها و سازمانهای تولیدی و خدماتی، پژوهش‌های کاربردی لازم را انجام می‌دهد و اطلاعات و نتیجه‌گیری حاصل از آنها را در اختیار مؤسسات سفارش‌دهنده قرار می‌دهد.

### دردهای واقعی، ولی ناپیدا

جودیت ریچی، یکی دیگر از پژوهشگران همین مرکز توضیح می‌دهد که «نکته قابل توجه این است که کارکنان دردمند به ظاهر همه به طور مرتب کار می‌کنند، ولی حاصل کار آنها از نظر کیفی یا کمی همانی نیست که در صورت فارغ بودن از درد تولید می‌کردند.»

برای دستیابی به ارقام مربوط به خسارتهای مالی ناشی از «دردهای جاری» کارکنان، پژوهشگران بین ژوئیه ۲۰۰۲ و ژوئیه ۲۰۰۳ بیش از ۲۹۰۰۰ کارگر و کارمند شاغل و در حدود ۱۶۰۰ فرد بیکار را در گروههای سنی ۱۸ تا ۶۵ سال مورد بررسی قرار دادند. غالب این کارکنان از دردهای مزمنی مانند سردرد، درد مفاصل (آرتروز)، پشت درد، پادرد و دیگر انواع دردهای ماهیچه‌ای و استخوانی رنج می‌برند و اذعان دارند که عملکرد لازم برای اجرای وظایف حرفه‌ای خود ندارند.

پژوهشگران غیبتها، مرخصی‌های اضطراری و افت بهره‌وری این کارکنان را با روشهای معینی به ارزشهای پولی تبدیل کردند و پس از قیاس آنها با کارمزدهای سالانه کارکنان، با ارقام مشخصی نشان دادند که مجموع این عوامل ناپیدا در هر سال چه هزینه سرسام‌آوری بر مؤسسات تولیدی و خدماتی تحمیل می‌کند.

به گفته خانم ریچی، «شدت و فراوانی این نوع دردها حیرت‌انگیز است. بیش از ۵۰ درصد از کارکنانی که با آنها مصاحبه کردیم اظهار داشتند که در ظرف دو هفته گذشته حداقل یک بار به علت درد از کار افتاده‌اند، و جالبتر این است که کارکنان بیکار شده از دردهای بیشتری رنج می‌بردند.» به طور کلی، پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که دردهایی از نوع آنچه در بالا گفته شد

مهمترین مسئله بهداشتی - درمانی در میان نیروی کار ایالات متحده امریکاست و از لحاظ ساعات کار به هدر رفته و افت بهره‌وری کار هر ساله بیشترین هزینه‌ها را به نظام تولیدی امریکا تحمیل می‌کند. سردرد و کمردرد فراوانترین نوع از دردهایی هستند که در ضمن انجام کار عارض می‌شوند. این دردهای اصلی بیشترین تأثیرات منفی را بر فعالیت و عملکرد حرفه‌ای مردان سی و پنج تا چهل ساله دارد، بویژه آنهایی که در سطوح تحصیلی پایین‌تری قرار دارند، امریکایی‌های افریقای تبار و کارگرانی که تقاضای زیادی برای آنها در بازار کار وجود دارد و، بنابراین کنترل دقیقی در مورد وضع سلامت و بهداشت آنها به عمل نمی‌آید.

والتر استیوارت، مدیر این طرح پژوهشی بی‌سابقه معتقد است: «کشف عمده طرح پژوهشی مورد بحث این است که در میان نیروی کار ما درد پدیده‌ای رایج است. مردم درد را با خود به محیط کار می‌آورند و به همین دلیل هم خوب کار نمی‌کنند و کل این مسئله از دید کارفرمایان پنهان می‌ماند.»

### بیماریهای کاذب، ولی پرهیاهو

از سوی دیگر، نشریه پزشکی بریتانیا (بریتیش مدیکال جورنال) در آخرین شماره خود توضیح می‌دهد که چگونه بعضی از آزمایشگاه‌های داروسازی با نشر مقاله‌های پر سر و صدا و برگزاری همایش‌ها و مصاحبه‌های جنجالی برای جا انداختن و فروش گسترده تولیدات خود به ایجاد و تبلیغ بیماریهای کاذب مبادرت می‌ورزند: واقعیت این است که، به عنوان مثال، طاسی بیماری نیست، افسردگی را نمی‌توان با قرص و شربت درمان کرد، و بعضی اختلالات یا از کارافتادگی‌های جنسیتی زنانه که با تبلیغات پرهیاهو عنوان می‌شود اصولاً بیماری محسوب نمی‌شود و، چنان که (بریتیش مدیکال جورنال) می‌نویسد، صرفاً مفاهیمی هستند که ساخته و پرداخته آزمایشگاه‌های دارویی بزرگ مانند فیزر، مخترع وایگرا است که در تولید آنها فقط و فقط پژوهشگرانی مشارکت دارند که وابسته به همان آزمایشگاهها هستند.

پزشکی در شمار علوم دقیق و تجربی است، ولی حقایق کاذب و کاوش‌های سودگرایانه نیز در این عرصه فراوان است. بدین ترتیب، بعضی «بیماریها» به ظاهر به موازات علاقه‌مندی آزمایشگاه‌های بزرگ دارویی به آنها گسترش و وخامت بیشتری پیدا می‌کنند. به عنوان نمونه، فیلپ پین یار، استاد روان‌درمانی در دانشگاه پاریس، در کتابی با عنوان افسردگی چگونه یک

بیماری واگیردار شد، توضیح می‌دهد که یک طرح پژوهشی مرتبط با «سنخ‌شناسی» افسردگی را که با بررسی‌های «آیدومیلوژیک» (سرایت‌شناسی) همراه بوده، مردود شناخته‌اند. ولی آزمایشگاه‌های دارویی، بدون توجه به این امر، به تعلیم پزشکان متخصص در «سنخ‌های» مختلف افسردگی پرداخته‌اند تا داروهای ساخت آن آزمایشگاه‌ها را تجویز کنند.

بنگاه‌های صنعتی نیز برنامه‌های تبلیغاتی بسیار گسترده‌ای را سازمان داده‌اند تا بعضی فرایندهای کاملاً طبیعی را در ردیف وخیم‌ترین مسائل سلامت و بهداشت عمومی قرار دهند. در استرالیا، نتایج یک بررسی خاص در مورد تأثیرات روانشناختی ریختن موها و طاس شدن، روی تعادل روانی مردان درست پیش از زمانی انتشار یافت که کمپانی دارویی مرک نوعی پماد «معجزه‌آسا» برای درمان «بیماری» طاسی روانه بازار کرد (بریتیش مدیکال جورنال، آوریل ۲۰۰۶). در آگهی‌های تبلیغاتی این روغن معجزه‌آسا چنین آمده بود: «به پزشک خود مراجعه کنید»، هرچند که اینها کاری از دستشان بر نمی‌آید ... باز هم در استرالیا، حرکت تبلیغاتی گسترده‌ای برای «آموزش پزشکی» سعی دارد محافل پزشکی را قانع سازد که تحریک‌پذیری روده‌ها یک بیماری واقعی است.

تحت پوشش «تحقیقات پزشکی»، در همان حال که بعضی پدیده‌ها را بزرگ و مهم جلوه می‌دهند، بعضی پدیده‌های دیگر را پنهان نگاه می‌دارند. چنین است که چند سازنده و تولیدکننده بزرگ انواع توتون و سیگار، به راهنمایی کمپانی فیلیپ مورس در پایان دهه ۱۹۸۰ تأمین هزینه‌های مالی پژوهش‌ها را بر عهده گرفتند که هدف عمده آنها رد کردن و نادرست شمردن تحقیقی ژاپنی بود که خطرهای اعتیاد به توتون را آشکار می‌کرد. برای معتبر نشان دادن پژوهش‌های مورد بحث، آنها را، با کمک امریکاییها، به بعضی دیگر از پژوهشگران ژاپنی واگذار کردند. چندی بعد نتایج این پژوهش اخیر انتشار یافت و نشان می‌داد که ارتباط مشخصی بین اعتیاد به سیگار و سرطان ریه‌ها وجود ندارد، و مبانی علمی تحقیق قبلی چندان «معتبر» نبوده است.

تندرستی انسانها «کالا» بی‌چنان گرانبهاست که، از دیدگاه برخی از اهل داد و ستد، نفروختن آن اشتباهی نابخشودنی است. حتی اگر این فروش مستلزم تبلیغاتی آکنده از دروغ باشد. □